

C6  
.G41199z  
.1297

C6 .G41199z .1297

INSTITUTE  
OF  
ISLAMIC  
STUDIES

64192 ★

McGILL  
UNIVERSITY

3719676

Library  
Institute of Islamic Studies

NOV 20 1970

*Supplied by*  
**MINAR BOOK AGENCY**  
Exporters of Books & Periodicals  
204, Ghadialy Building, Saddar  
KARACHI-3, PAKISTAN

Ghazzeṭi

Zād-i alkhinat

C6

.G41199z

.1297

pru

28-11-78

36

۹۱

۱۹۷۰



اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ

کتاب مطاب من تصنیف مولانا امام المہام من اولیاء الازام قدوة لصالحین  
عالم حقانی مقبول حضرت ایزد سبحانی بارکازہ بزوانی امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ

۹۴  
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مضمون بعقاید و فقہ و شرح طاعات و معاصی و غیرہ  
بانتالیہ نوزاد خلیفہ محبت پائش تاجہ کتب تارک شریف

نوبت منشد در پادشاه  
در مطبع سنہ





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ  
 مُحَمَّدٍ الْمَصْطَفَى وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ بَيْنَ وَرَضِيَ اللَّهُ  
 عَنْكُمْ وَعَنْ جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ بِدَانَ أَيْ غَافِلِي مَسْكِينِ كَرْتُو مَافِرِي وَازْزَادِ

دقیقا ثابت است سر و سرور عالم  
 کلام نازل باد بر رسول  
 پیغمبر برآید

که بر راه داری غافل و منزل گاه اول تو دین بادیه پشت پد است  
 مای این عالم پس گورستان چون بجز رسیدی بسر بادیه  
 به نهایت آن نشاختم چون این بادیه بگذاشتی بمنزله کاه تخم  
 قنات است و از آن منزل گاه روی بوطن و قرار گاه  
 اما دوزخ حال دل و آخر تو این است و تو دین دنیا  
 که هرگز رحلت نخواهی کرد و مقیم خواهی  
 شد اناقت بازل و ابد محقر است و ازل  
 از و ابد آن مدلت که تو خواهی بود و از آن

آخره و تو میان ازل و ابد چندین کار بر ساخته و اگر خواهی که در ازمی ابد بر بینی  
 این عالم را پراز کا و رس تقدیر کن و مرغیکه بر صد هزار سال یکدانه بردار و اینجمله  
 کا و رسها با خورشید و از در ازمی ابد هیچ کم نشود که هنوز آنچه مانده باشد نهایت  
 ندارد و اگر خواهی که مختصر عمر خویش در میان ازل و ابد بدانی سخن فوج پیغمبر  
 صلوات الله علیه بشنو که دیر گفتند این دنیا را چون دیدی گفت چون خان  
 که دیر او در باشد از یک دور آمد و دید که در بیرون شدم دومی هزار سال  
 پنجاه سال کم بزیت و پنج هزار سال است که برفته هر چه مقدار آن مشای بود که  
 در از کشت سستی شده که کار آخرت ابدی دارد که سپری نشود اگر کسی مملکت  
 دنیا صافی و مسلم شود از مشرق تا مغرب چون بوقت مرگ رسد آنهمه تخم حسرت  
 باشد که بیدگاشکی از دنیا مراد قوتی پیش نبودی پس عاقل چون بود کسی مملکت  
 جاوید را با پنچین کار مختصر بفرود شد باز آنکه بچکس را از دنیا پنج چیز صافی و سلم  
 بنامد بلکه مغض و مکر بوده آخرت را بدنیای مختصر فروختن کا و رس عاقل نبود  
 بلکه عاقل دانند که جمله زمین و آنچه بر ویست در جنب سعادت ابدی و غیر از قدره  
 خدایتعالی کلو خلیت و هر لذت و دولت و شادی که بر روی زمین است گردیت  
 ازان کلوخ که از بر خاستن آن عبارت است بعد از پیغمبر شدن وی بس شغافلی  
 نبود بلکه بزرگان گفته اند اگر دنیا بنور <sup>الاولی</sup> است فانی و آخرت نبودی الا کوزه  
 سفالین باقی عاقل آن بودی که سفالین باقی را اختیار کردی بر زمین فانی پس چون

کا و رس بکافی عربی تراز غلگه  
 بهندی چینه نامند و آن ریزه  
 و باریک باشد ۱۲ غیاث الغلو

بکسر اول و فتح ثانی یعنی کوزه  
 و آخور شده و بر رسیده و ناچیز  
 ۱۲ غیاث

باکان سخانی رسیده  
 متنی است که آرزو باشد  
 بمعنی تاسف و افسوس و حسرت  
 هم آمده است ۱۲ ب

کلیج بجز اول و بکون آخر کا  
 لفظ دارد باشد معروف است  
 که کل خشک شد و پختنهای  
 دیوار را نشاء دهاک بچشم رسیده  
 سخت باشد و آزارتاریگی  
 خوانند و خشت پارچه خام  
 را نیز گویند و گفای از مردم  
 خشک طبیعت و کم نظرت  
 بی بهت باشد ۱۲ ب

مغز و معاد جمله  
 مغز و معاد جمله  
 مغز و معاد جمله  
 مغز و معاد جمله

بالفتح فرمایند ناکس و  
چیزی زبون است

دینا سفالین فانی است و آخرت زرین باقی ببقلی باشد فانی خیس را بر باقی شریف  
اختیار کردن **فصل** پس دینار را باطلی دان که این دو سبحانه تعالی آفریده است  
برای مسافرانی که بحضرت الوهیت قصد دارند و این رباط بر سر باید قیامت نهاده  
چون مسافران رحمت از پشت پدر و رحم مادر بر گیرند و بدین رباط رسند زاده را  
بر گیرند و هیچ چیز دیگر مشغول نشوند که هر که بی زاده بدرقه باید قیامت فرو شود هلاک  
شود هلاکی که هرگز از عذاب آن خلاص نشود **فصل** اگر گویی زاده آخرت و بدرقه  
چیت تا بدان مشغول شوم و دست از دنیا بدارم بدانکه آخرت را هیچ زادیت مگر  
تقوی و هیچ بدرقه نیست مگر ایمان که ترجمه آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است  
چنانکه حق تعالی فرموده وَتَزَوَّدُ وَأَفَاتَ خَيْرَ الزَّكَاةِ التَّقْوَى وگفت وَمَا  
نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مَبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ  
وَلَا هُمْ حَيَّرُونَ وگفت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي مَنْ حَاطَ حِصْنِي آمِنَ مِنْ بَأْسِ  
پس زاده و بدرقه آخرت علم و عمل است یعنی ایمان و تقوی پس مابین کتاب مختصر تصنیف  
کردیم دویر زاده آخرت نام کردیم بسبب آنکه گروهی از اهل دین در خواستند برای تقوی  
از عوام که ایشان را قوت مان بنود که کتاب ایجابی علوم و کیمیا سعادت رساندین  
انقدر که در بدایه هدایه گفته ایم تباری مختصرا انی بود خواستند تا پاری کتاب بدایه  
باشند و راه تقوی بدان بدانند و استیم که این کتاب نظیده لا خالی بود و تقوی  
که ایمان بدان درست شود و درین کتاب بیاد و ایم تا جل مع بود میان علم و عمل و ایمان

در حدیث آمده است  
که هر که در راه خدا  
بدرقه بخورد  
و تقوی داشته باشد  
از عذاب محفوظ است  
و این کتاب  
مختصر تصنیف  
است که در  
بدایه هدایه  
مطرح شده است  
و این کتاب  
مختصر تصنیف  
است که در  
بدایه هدایه  
مطرح شده است



و تقوی و تمامی زاد آخرت بدان حاصل آید امید داریم که هر کس این کتاب بخواند  
مصنف و نویسنده را از خدای عزوجل آمرزشش خواهد اند ولی اللجائز لعدا المسلمین  
**فصل** در پیدا کردن معنی کلمه لاله الا الله محمد رسول الله که ایمان بدان درست آید  
بدانکه تو آفریده و ترا آفرید کار نیست که آفرید کار همه عالم است هر چه در عالم است و یکی  
است که او را شریک نیست و یگانه است که او را همشایب نیست و همیشه بوده است و هستی او را  
ابتدای نیست و همیشه باشد و وجود او را آخر نیست و وجودی در ازل و ابد واجب است  
که نیستی را بوی راه نیست و هستی وی بذات خود است که ویرا به هیچ سبب نیاز نیست و هیچ  
چیز از وی بی نیاز نیست بلکه قیام وی بذات خود است و قیام همه چیز بولیت و معنی  
قیوم اینست متشرب به دوی در ذراتش نمود و شریک و عرض نیست و ویرا به هیچ  
کالبد فرود آمدن نیست بریدن وی با آلت نبود که زمانه وی نیست و بی علم است  
و حق و پاک همه خلقت و اجزای هست  
و خاطر آید از کثرت و کیفیت از  
همه پاک که درین همه صفت آفریدهای ولیت و دوی بصفت هیچ آفریده نیست بلکه  
هر چه در عالم و خیال صورت کند وی آفرید کار است و خردی و بزرگی و مقدار را  
بوی نیست که این همه صفات اجسام عالم است و دوی جسم نیست و ویرا به هیچ جسم  
پند نیست و در جای و در جای نیست که در اصلا جانگیر و جای پذیر نیست و در  
در عالم است همه زیر کوشش است و سرین زیر قدرت وی مسخر است و دوی فوق  
عرش است بقدر و تنگتر چنانکه جسمی فوق جسمی باشد که دوی جسم نیست و عرش حال  
م

کتاب باقی و حق است و تقوی را ببرد  
شکل دانند از اجزای

معنی گوید است معنی سنگ نیستی در  
برخی از خلاصان و باطل است که در  
باید باشد و این جوهر صفت است  
فوق و قائم است

باید که  
معنی و باقی  
شکل و باقی  
معنی و باقی  
شکل و باقی  
معنی و باقی  
شکل و باقی

در برهان قیوم بفتح چهره و فاش شدن ۱۲  
اندک و کلام از تقوی وقت و زود  
باید که در این  
باید که در این  
باید که در این

دبردارنده می نیست بلکه عرش و جمله عرش جمله برداشته لطف و قدرت وی  
 اندام روز هم بدان صفت است که درازل بوده و پیش از آنکه عرش آفریده و تا ابد  
 همچنان باشد که یغیر و کروش را بوی راه نیست که اگر کروش بصفت نقصان بود تا  
 خدائی را نشاید و اگر بصفت کمال باشد از پیش ناقص بوده و حاجتمند این کمال بوده باشد  
 و محتاج آفریده باشد نه آفریدگار و آنکه بدین صفت باشد خدائی را نشاید و با آنکه  
 اینهمه منزله است در پیمان دانستی است و در آنجهان دیدنی و چنانکه در پیمان  
 ویرا چون و بیگانه مانند در آنجهان نیز چون و بیگانه بیند که آن دیدار از جنس دیدار  
 این جهان نیست قدرت است با آنکه قدرت است ای مانند هیچ چیز نیست بر همه چیز قادر  
 است و قدرت و توانائی وی بود و افاق همه چیز و نقصان و ضعف بدان راه  
 نیست بلکه هر چه خواست کرد و بین و مندرین سخن امر صفت زمین و عرش

تغییر از حال خود داشتن  
 کروش بر وزن و کروش  
 بمعنی گردیدن باشد که  
 چرخ زدنست و بمعنی تغیر  
 هم است همچنانکه کروش بمعنی  
 تبدیل است ۱۲ برمان  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

کسی و هر چه هست همه در قبضه قدرت  
 چیز نیست ویرا و آفرینش را و انباز نیست علم وی داناست  
 چیز محیط است و از علی تاثری هیچ چیز بی دانش وی نرود چه همه از وی رود و از قدر  
 وی پدید آید که عدد در یک بیان در بخان و ستاره آسمان و قطره باران  
 و اندیشه دلها و ذراتی بود در علم وی پس مشکوف است که عدد آنها را و  
 و هر چه در عالم هست همه بخوانست و ارادت اوست و هیچ چیز از آنکه بسیار و خرد بزرگ  
 و غیر و شکر و طاعت و معصیت و کفر و ایمان و سود و زیان و زیادت و نقصان و بیخ و

۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

محیط در کفر و ایمان و سود و زیان و زیادت و نقصان و بیخ و

راحت و بیماری و تند رستی نرود اما بتقدیر و مشیت وی و بقضا و حکم وی اگر  
 همه عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین و ملائکه تا یکدگره از عالم بجنبانند یا بجای  
 بدارند یا پیش کنند یا کم کنند میخواست وی همه عاجز باشند و نتوانند بلکه جز آنکه  
 وی خواهد در وجود دنیا بدو هر چه وی خواهد باشد و هیچ کس دفع آن نتواند کرد و هر چه  
 هست در هر چه بود و هر چه باشد همه بتقدیر و قدرت سمع و بصر و چنانکه داناست  
 بهر چه دانستی است مینا و شنواست بهر چه دیدنی و شنیدنی است و دور و نزدیک  
 در شنوایی وی و تار مکی در شنایی وی برابر بود و آواز پای مورچه که در شب تار  
 برود از شنوایی وی بیرون بنود رنگ صورت گرمی که در تحت الثری بود از دیدن  
 وی بیرون بنود و دیدن وی بچشم بنود و شنوایی وی بکوش بنود چنانچه دانش  
 وی باندیشه بنود و آفریدن وی باآت نبود کلام بدانکه خدایتعالی متکلم است و  
 فرمان وی بر همه خلق واجب است و جز وی از هر چه خبر داده است راست است و وعده  
 و وعید وی حق است و فرمان و خبر و وعده و وعید همه سخن ولایت و وی چنانکه زنده  
 و توانا و دانا و شنوا و بیناست گویاست و باموسی صلوات الرحمن علیه سخن گفت  
 بیواسطه و سخن وی بکام و زبان و لب و دمان نیست و چنانکه سخن با در اول آدمی حرف  
 و صوت نیست سخن خدایتعالی یا کز به و منزله تر است ازین صفت قرآن و تورات و انجیل و  
 زبور و همه کتب پیغمبران علیهم السلام سخن ولایت و سخن صفت ولایت در صفات وی  
 قدیم است و همیشه بوده است و چنانچه ذات ایزد تعالی و تقدس در دل ما معلوم است و

ادب و کرامت  
 در هر چه بود  
 تقدیر اندازه کردن و رنگ  
 کردن و کامل کردن  
 دهمواره کردن  
 چیزی ۱۲  
 م

دعا با فتح و توحید  
 در این دنیا و آخرت  
 چنانکه از یاد و وجدان  
 م

بر زبان ماندگوست و علم ما آفریده و معلوم قدیم و ذکر ما آفریده و مذکور قدیم  
 بهنجان کلام او در دل محفوظ و بر زبان ما مقرر و در صحف مکتوب محفوظ تا مخلوق  
 و حفظ و کتابت مخلوق مقرر تا مخلوق و قرات مخلوق افعال عالم و هر چه در عالم است  
 همه آفریده و لیت و هر چه آفرید چنان آفرید که از ان بهتر و نیکوتر نباشد و اگر عقل  
 همه عقلا در هم زنند و اندیشه کنند تا این مملکت را صورت نیکوتر بنیدند یا بهتر از حق  
 تدبیری کنند یا چیزی نقصان کنند یا زیادت کنند نتوانند و آنچه بنیدند که بهتر  
 ازین میباشد خطا کند و از سر حکمت و مصلحت وی غافل باشند بلکه مثل ایشان چون  
 نامینائی باشد که در سر آتش و در قماش بر جای خود نهاده وی نه بیند چون بر آنجا افتد  
 میکوید این چرا بر راه نهاده اند و آن خود بر راه نباشد لیکن او خود نامیناست راه را  
 نمی بیند پس هر چه بیا فرید بجدل و حکمت آفرید و چنانکه می بایست هر چه آفرید از  
 ریج و بیماری و درویشی و عجز و جهل همه بجدل است و ظلم از وی خود ممکن نیست که  
 ظلم آن بود که در مملکت دیگری تصرف کند و از وی تصرف کردن در مملکت دیگری  
 ممکن نیست که با وی مالکی دیگر محال باشد و هر چه هست و بود و باشد و خواهد بود همه  
 کند و مالک و لیت و بس از انزوی بهمتا صفت آخره پس بدانکه این سرا  
 مزع آخرت است و آن سرا عالم ابدیت و سرای جز است و این منزلگاه است که از اینجا  
 زاده و دارند و با خرت برند و هر کسی را از بندگان مدتی تقدیر کرده است که درین منزل  
 باشد و آخر آن مدت اجل وی باشد که زیادت و نقصان را بوی راه بود چون اجل در آید

له بالغه بگوشه است و یاد شود نشود  
 له بگوشه نشین و یاد رفتن

له بالغه شایع در وقت خانه و بیرون  
 ریزه ریزه در زنده و در دم بغداد  
 کس و چیزی نماند از آن

دست در کاری کردن  
 له بالغه بنده مالیک  
 اجمع ۲۱۳

آنچه در عالم است بگوشه  
 و معبود بر زبان  
 که اندازد کردن و تنگ کردن  
 قابل کردن عواره  
 کردن چیزی

جان از تن وی جدا کند و در قیامت که روز حساب و مکافات باشد جان را با کمال  
 دهد و همه را برابر انگیزد و هر کسی که در راهی خویش بیند در نامه نوشته که هر چه کرده باشد  
 همه را یاد وی دهند و مقدار طاعت و مصیبت دیر یا یاد گردانند بهتر از وی که شایسته آن  
 کار باشد و آن ترازو بهتر از وی این جهان نماید و سوال گو حق است بروح را با قالب  
 آرند و قالب راست باز نشانند و از دین آدمی و پیغمبری سوال کنند و کافران را  
 عذاب کنند و دری از دوزخ در گور ایشان کشایند و مومنان را چون سعادتی  
 بخوابانند و درمی از بهشت در گور ایشان کشایند و بدانکه همه خلق را گذر فر باید بر صراط  
 و صراط بار یکتر از موی و نیز ترازو پیشتر بود و هر که درین عالم بر صراط استقیم راست استوار  
 باشد باسانی بران صراط بگذرد و هر که راه راست نداشته باشد بر صراط راه نیابد و  
 بدوزخ افتد و بدانکه همه خلق را بر صراط بدارند و پسند از هر چه کرده باشند و حقیقت صدق  
 از صدقان طلب کنند و منافقان و مرایان را تشویر دهند و فضیلت کنند و گروی  
 بحساب بهشت برند و گروی را حساب کنند باسانی و گروی را بدشواری و با آخر  
 همه کافران را بدوزخ فرستند که هرگز خلاص نیابند و مطیعان و مسلمانان بهشت برند و عیسا  
 را بدوزخ فرستند و از ایشان هر که شفاعت انبیا و اولیا در یابد عفو کنند و هر که شفاعت  
 نبود بدوزخ فرستند و بمقدار گناه عقوبت کنند و با آخر باز بهشت برند بر حمت خویش  
 و شفاعت پیغمبران علیهم السلام <sup>صلوات</sup> و چون سبحانه و تعالی این تقدیر کرده بود  
 که احوال و اعمال آدمی بعضی سبب شقاوت وی باشد و بعضی سبب سعادت و آدمی

بجای خود  
 در روز قیامت  
 در روز حساب  
 در روز مکافات  
 در روز عذاب  
 در روز بهشت  
 در روز سعادت  
 در روز شقاوت  
 در روز عقوبت  
 در روز عفو  
 در روز شفاعت  
 در روز تقدیر  
 در روز سبب سعادت  
 در روز سبب شقاوت

از خود آن نتواند شناخت بحکم فضل و رحمت خویش پیغمبران را علیهم الصلوٰة و  
 والسلام بفرستاد برندگان خویش تا جز دهند ایشان را از سعادت و شقاوت  
 و بشارت دهند مومنان را به بهشت و کافران را بدوزخ و نیز آن راه سعادت و شقاوت  
 ایشانرا آشکارا بکنند تا بچکس بر خدا تعالی حجت نماید و امر و نهی شریعت بر ایشان  
 پیدا کند تا هر که فرمان برادر بود و اندک علامت سعادت است و هر که سیغرفانی کند و اندک  
 که علامت شقاوت است تا بچکس بر خداوند تعالی حجت نماید پس با خبر همه رسولان  
 ما را محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بخلق فرستاد و نبوت وی بدرجه کمال رسانید که هیچ  
 زیادت و نقصان را بوی راه نبود و بدان سبب پراخاتم انبیا کرد که پس از وی هیچ پیغمبر  
 نباشد و جمله خلایق را از جن و انس بمنزله امت دی فرمود و دیر رسید همه انبیا کرد و  
 یاران و اصحاب او را بهترین اصحاب پیغمبران کرد صلی الله علیهم اجمعین **فصل**  
 اینقدر اعتقادیکه گفته آمد ایمان بدین درست شود هر که این جمله باورد داشت و  
 بیشک و شبهت قبول کرد ایمان وی درست است اگر چه دلیل آن تمامی نداند بر وی  
 واجب نیست آن همه حجت پس باید که بطلبند راه مشغول شود تا بجات دو جهان  
 حاصل شود و آن تقویست و معنی وی پرهیزگاریست و فرمانبرداری حقیقی و آنکه آدمی  
 بحکم هوا و شهوت خویش نباشد بحکم فرمان باشد که سعادت بنده در فرمانبرداری خداوند  
 بود و این تقوی دو قسم بود یکی آنکه هر چه بفرمود بجای آورد و دیگر آنکه هر چه از آن  
 نهی کرد از آن دور باشد و ما این هر دو قسم را بر آن اندازد که در کتاب هدایه بتازی گفته ایم

ع  
 تا بعثت بر کون بریان  
 کون و حکم کون کون  
 استوار است و در کتاب  
 اسمایت ثمود و قرآن را  
 گویند ضو ما ابراهان  
 ع  
 بانفع رسوخاری  
 در سن ۱۲  
 ع ایمان بالمسکونین  
 و این کردار بدین داران  
 دادن استغیاب  
 چنانکه در کتاب هدایه گفته ایم  
 بیان کنیم چنانچه

بیان کنیم انشاء الله تعالی عزوجل **قسم اول** در طاعت داشتن فرمان بد آنکه  
 فرمان حقیقی برود و وجهت یکی فریضه و دیگر نافه که آنرا است گویند فریضه اصل است و  
 سر یا بر سنگاری بومی حاصل شود و سنت چون سودت و درجات بلند بومی توان  
 یافت رسول گفت صلی الله علیه و آله وسلم که خدایتعالی میگوید که بپنج تقرب نکند بندگان  
 من بمن مانند گزاردن فریضه و بنده من از تقرب کردن بمن بنواخل ناساید تا آنجا  
 که او را دوست گیرم و هر گلی وی من باشم چشم وی باشم تا بمن بنید و گوش وی باشم  
 تا بمن شنود و دوست وی باشم که بمن کیرد و زبان وی باشم که بمن گوید و بدانکه نتوانی  
 رسید بگزاردن فرمانها و رفتن راه تقوی الا بدانکه پیوسته بمراقبه و نگاهبانی دل انداز  
 مشغول باشی و یک نفس و یک لحظه از خوشی غافل نباشی و بدانی که در هر لحظه حق سجده  
 و تعالی مطلع است بر ظاهر و باطن تو و آگاه است اندیشه و خاطر تو و داناست بهر چه برود  
 بر زبان و چشم و دل و جمله اندامهای تو که در جمله عالم بگذرد و آرم نگیرد الا که حقیقا  
 آزادی بیند و میداند چون این بدانستی پیوسته با ادب باش و حضرت خداوند خویش  
 و جهد کن تا زبید ترا الا مشغول بدی آنچه فرموده است و دور از آنچه نهی کرده است و نتوانی  
 بدین صفت بودن الا بدانکه اوقات خویش از آنوقت که بیدار شوی تا آنجا که باز بخواب  
 شوی جمله نگاهداری و هر ساعتی را در وی جدا کن که داری در آن ساعت بدان مشغول  
 باشی تا هیچ غافل و بیکار نباشی **فصل** چون از خواب بیدار شوی جهد آن کن که بیداری  
 پیش از صبح بود که هر که را صبح خفته یا بدرکت آن ندوزد تمامی درینا بد که برکات در چگاه

عنه منزه یک شکر و تزیین  
 جنن ۱۲  
 عه چیزی از پیشی داشتن و  
 از کسب ترسیدن ۱۲  
 عه با کلمه لام واقف  
 کند کسی را و با کلمه آتش  
 طاد واقف شود ۱۲  
 عه با کلمه کبریا  
 باره از سلام و دعا بیدار  
 شدن در برده و حاجت بیان  
 زمین و باران داشتن و بدین  
 از نشسته و باران یعنی قطع  
 چیزی نیز آمد و چنانچه فصل  
 چوب بختی قطع چوب ۱۲  
 غیث الفات

خداستن است و باید که اول چیزه که بر دل و زبان تو رود ذکر خداوند تعالی بود و بگویی  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ وَأَصْبَحْنَا وَأَمْسَجْنَا  
 الْمَلِكُ لِلَّهِ وَالْعِزَّةُ وَالسُّلْطَانُ لِلَّهِ وَالْعِزَّةُ وَالْقُدْرَةُ لِلَّهِ أَصْبَحْنَا  
 عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَعَلَى كَلِمَاتٍ الْأَخْلَاصِ وَعَلَى دِينِ بَيْتِنَا  
 مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى مِلَّةِ أَيْمَنَ ابْنِ أَبِي هَانِئٍ حَنِيفًا  
 مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَبْعَثَنَا  
 فِي هَذَا الْيَوْمِ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَتَعُوذُ بِكَ أَنْ نَخْرَجَ فِيهِ سِوَاكَ أَوْ نَخْرَجَ الْمُسْلِمُ  
 نَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذَا الْيَوْمِ وَخَيْرَ مَا فِيهِ وَتَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا فِيهِ  
 و معنی این دعا را معلوم کن پارسای آنگاه بتازی میخوان و همچنین دعوات دیگر که خواهی  
 شنیدن چون در پوششی جامه را نیت کن که فرمان خدایتعالی را بجا می آوری در  
 پوشیدن عورت و حذر کن از آنکه جامه برای ریبا و خلق در پوششی که هر کاریکه جز برای  
 خدایتعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی قصد طهارت جای کنی نیمه چپ از  
 تن خویش فرا پیش و از تا نخت پانی چپ در طهارت جای کنی و چون بیرون آبی  
 پانی راست فرا پیش و از چیزیکه نام خدایتعالی بر آن نوشته باشد از انگشتری و کلاه  
 و درم در طهارت جای مبر و سمر برهنه به طهارت جای مشو چون در طهارت تجامی خواهی  
 شد من بگوئی بِسْمِ اللَّهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرَّجْسِ الرَّجْسِ الْمَخْبُثِ الْمَخْبُثِ مِنَ الشَّيْطَانِ  
 الرَّجِيمِ و چنان کن که بسم الله و عوذ پیش از آن کوی که در طهارت جای شوی باقی اگر

معنی این دعا را معلوم کن پارسای آنگاه بتازی میخوان و همچنین دعوات دیگر که خواهی  
 شنیدن چون در پوششی جامه را نیت کن که فرمان خدایتعالی را بجا می آوری در  
 پوشیدن عورت و حذر کن از آنکه جامه برای ریبا و خلق در پوششی که هر کاریکه جز برای  
 خدایتعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی قصد طهارت جای کنی نیمه چپ از  
 تن خویش فرا پیش و از تا نخت پانی چپ در طهارت جای کنی و چون بیرون آبی  
 پانی راست فرا پیش و از چیزیکه نام خدایتعالی بر آن نوشته باشد از انگشتری و کلاه  
 و درم در طهارت جای مبر و سمر برهنه به طهارت جای مشو چون در طهارت تجامی خواهی  
 شد من بگوئی بِسْمِ اللَّهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرَّجْسِ الرَّجْسِ الْمَخْبُثِ الْمَخْبُثِ مِنَ الشَّيْطَانِ  
 الرَّجِيمِ و چنان کن که بسم الله و عوذ پیش از آن کوی که در طهارت جای شوی باقی اگر



در طهارت جای بود و ابو ذر وقت بیرون آمدن بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
أَذْهَبَ عَنِّي مَا يُؤْذِينِي فَمَا بَقِيَ عَلَيَّ مَا يَنْفَعُنِي و پیش از قضای حاجت باید که سه  
 کلوخ پاک بنهاده داری و بران جایگاه که قضای حاجت کرده باشی باب استخوان  
 و پس از بول سه گام برگزیده و سه بار تنخ کن و سه بار قضیب بپوشان و سه بار دست  
 بزیر قضیب بیرون آور و در استخوان پیش ازین میفرماید که آن بوسه کشد و اگر در چهار  
 طهارت کنی در شوازه دیدار مردمان و اگر توانی در پس چیزی شو و عورت پیش از  
 نشستن برهنه مکن و روی فراقاب و ماه مکن و روی و پشت فراقبله مکن لیکن قبله  
 باید که بر یک دست بود و در آب ایستاده و در زیر درخت میوه دار بول مکن و حذر کن  
 از جای که مردمان آنجا بجدیت بنشینند و از زمینی که سخت بود و از جائیکه در مقابل باد  
 باشد و از سوراخی که در زمین باشد و در نشستن اعتماد بر پای چپ کن و بیضورتی بر  
 پای بول مکن و چون کلوخ بکار داری کم از سه کلوخ بکار مدار و هر سه باید که پاک  
 بود و درشت چنانکه پلیدی بر باید و فراتر نبرد از آنجا که باشد اگر سه پاک نشود هیچ یا  
 هفت که پاک کردن واجبست و حد مطلق سنت است و چون کلوخ بکار داشتی و  
 بخواست فراتر نبردی هیچ اثر نیکداشتی اگر آب بکار نداری روا بود لیکن اولی آن  
 بود که میان کلوخ و آب جمع کنی و استخوان جز بدست چپ مکن و بگوید اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي  
مِنَ اللَّيْثِ وَ حَصِّنْ فَرْجِي مِنَ الْفَوَاحِشِ و چون از استخوان باب فارغ شدی  
 دست بزین یا بدیوار در مال نگاه بشوی که هیچ بوی نماند چون از نشستن فارغ شدی

سه بار پای خراش کن  
 سه بار بول در سکن آنفر  
 که خای نظردار باشد عورت  
 که کل خشک شده وقت است  
 دیوار افتاده و خاک بهم چسبیده  
 سخت باشد از بران  
 سه ای بار خراش کن در آن  
 از نفاق و گنجه فرج دراز  
 خود مش  
 سه بار کردن خود را  
 نجاست و نشستن در آن  
 خواستن

بگوید سُفْرَانِكَ یعنی آغزش میخوارم و خوشن را بخمره خشک کن تا تمام آداب  
 بجای آورده باشی **آداب** و وضو چون از استنجا فارغ شدی آداب  
 مسواک از دست ده که آن سبب پاکی دمان و خوشن و بلوون خدایتعالی است و یک  
 نماز با مسواک فاضلتر است از بیغذا نماز بی مسواک و چون وضو را ابتدا خواستی کرد بر بالا  
 نشین و روی بقبله آر و بگوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ  
هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ يَعْصُرُونَ پس بر دو دست سه بار شکر  
 و بگوید اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْيَمْنَ وَالْبَرَكَاتَةَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الشُّوْهِ  
وَالهَلَكَةِ پس بدل بگوید نیت کردم که طهارت کنم برای نماز یا نیت کردم که حدیث  
 بگیرم و چنان باید که این نیت از دل غائب نشود تا بوقت رومی شستن و یک کف  
 آب بگیرد و سه بار در دمان کن و بجلق بگیرد که روزه دار باشی و بگوید اللَّهُمَّ اعْنِي  
عَلَى تِلَاوَةِ كِتَابِكَ وَكَثْرَةَ ذِكْرِكَ و یک کف آب دیگر بگیرد و سه بار  
 بنفس بینی برکش و درون بینی پاک بکن بانگشت دست چپ و بگوید اللَّهُمَّ ارْحَنِي  
رَأِيحَةَ الْجَنَّةِ وَأَنْتَ عَنِّي رَاضٍ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ رَوَاحِيحِ النَّارِ  
وَمِنْ سُوءِ الذَّارِ نگاه ببرد و دست آب بگیرد و جلده روی بشوی و از سر کوشش تا گوشه  
 پیشانی خطی راست بکش و هر قدر مو نیکه سوی روی آمده باشد از آن خط آب را باصل  
 آن سوی برسان و همچنین آب باصل چهار سوی برسان ابرو و مو کب و مژگان و  
 موی که میان روی و گوش باشد و چون محاسن بزرگ نشده باشد چنانکه

بسم خداوند بخشنده  
 مهربان در آخر نماز

بسم  
 بختیگر کردن در روز

پوست بتوان دید آب به پوست باید رسانید و اگر پوست تمام پوشیده باشد آب  
 بر روی فروگذاری کفایت بود و بوقت روی شستن بگوی **اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي**  
**بِنُورِكَ يَوْمَ تَبْيِضُ وَجُوهٌ أَوْلِيَاكَ وَلَا تَسْوَدْ وَجْهِي بِظُلْمِ آتِكَ**  
**يَوْمَ تَسْوَدُ وَجُوهٌ أَعْدَاكَ** و خلال کن موی روی را بانگشتان انگاه  
 دست راست بشوی تا شرح بگویی **اللَّهُمَّ اعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَحَاسِنَتِي**  
**حَسَابًا بِأَيْسَرًا** بعد از آن دست چپ بشوی و بگویی **اللَّهُمَّ ادْعُ عَوْدِي**  
**أَنْ تَعْطِيَنِي كِتَابِي بِشِمَالِي أَوْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ**  
 پس هر دو دست ترک کن و سر انگشتان بهم بزنند و پیش سرزدی کش تا پس قفا  
 انگاه بجای خویش آورد تا جمله سر و هر دو روی موی سر مسح کشیده شود و همچنین سه  
 بار بکن و همچنین بر اندام که بشوی سه بار بشوی و بوقت مسح بگویی **اللَّهُمَّ بِرَحْمَتِكَ**  
**وَ أَنْزَلَ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ وَأَظْلَمَ نَحْتِ عَرَشِكَ يَوْمَ**  
**لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّ عَرَشِكَ** انگاه گوش را مسح کن و دو انگشت شهادت در درون  
 دو گوش کن و پس گوشش را بر گوش را مسح تر کن و کف دست بر جمله گوش نه تا جمله  
 مسح کشیده آید و بگویی **اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ**  
**فَيَسْتَمْعُونَ أَحْسَنَهُ** **اللَّهُمَّ اسْمِعْنِي مُنَادِيَ الْجَنَّةِ مَعَ الْأَبْرَارِ** انگاه  
 گردن را مسح بکش و بگویی **اللَّهُمَّ اغْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ**  
**السَّلَاسِلِ وَالْغَلَاظِلِّ** پس پای راست بشوی تا میان ساق تا بهر جای که آب

مسح ای بر خطه نورانی کن و  
 در روز قیامت ۱۱  
 در روز قیامت ۱۲  
 در روز قیامت ۱۳  
 در روز قیامت ۱۴  
 در روز قیامت ۱۵  
 در روز قیامت ۱۶  
 در روز قیامت ۱۷  
 در روز قیامت ۱۸  
 در روز قیامت ۱۹  
 در روز قیامت ۲۰  
 در روز قیامت ۲۱  
 در روز قیامت ۲۲  
 در روز قیامت ۲۳  
 در روز قیامت ۲۴  
 در روز قیامت ۲۵  
 در روز قیامت ۲۶  
 در روز قیامت ۲۷  
 در روز قیامت ۲۸  
 در روز قیامت ۲۹  
 در روز قیامت ۳۰  
 در روز قیامت ۳۱  
 در روز قیامت ۳۲  
 در روز قیامت ۳۳  
 در روز قیامت ۳۴  
 در روز قیامت ۳۵  
 در روز قیامت ۳۶  
 در روز قیامت ۳۷  
 در روز قیامت ۳۸  
 در روز قیامت ۳۹  
 در روز قیامت ۴۰  
 در روز قیامت ۴۱  
 در روز قیامت ۴۲  
 در روز قیامت ۴۳  
 در روز قیامت ۴۴  
 در روز قیامت ۴۵  
 در روز قیامت ۴۶  
 در روز قیامت ۴۷  
 در روز قیامت ۴۸  
 در روز قیامت ۴۹  
 در روز قیامت ۵۰  
 در روز قیامت ۵۱  
 در روز قیامت ۵۲  
 در روز قیامت ۵۳  
 در روز قیامت ۵۴  
 در روز قیامت ۵۵  
 در روز قیامت ۵۶  
 در روز قیامت ۵۷  
 در روز قیامت ۵۸  
 در روز قیامت ۵۹  
 در روز قیامت ۶۰

برسد پیرایه در بهشت تا با بخار برسد و میان انگشتان خلال کن با انگشت کهمین <sup>ان زود گذشت</sup> دست چپ که خضر گویند و ابتدا با انگشت کهمین پامی راست کن و ختم کهمین پامی <sup>حسب</sup>

کن و بگوی اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل الأقدام فی السار

و بوقت پامی چپ <sup>چپ</sup> متن بگوی اللهم ابی اعود ذلک من ان تزل قدمی علی

الصراط یوم تزل الأقدام <sup>فقین</sup> المناجون فارغ شوی روی بقبله کن و بگوی اشهد ان لا اله

الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله سبحانک اللهم

و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت عمک سوء و ظلمت نفسی استغفر

و اتوب الیک فاغفر لی ذنوبی انک انت التواب

الرحیم اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین

واجعلنی من عبادک الصالحین هر که این دعا را در میان طهارت بگوید همه

خطاها و گناهها از اندامهای وی بیرون شود و مهر بر وضوی او نهند بگویند در

زیر عرش طواف میکند و مزد آن تا قیامت دیرامی نویسد <sup>فضل از بهجت چیز خیرتر</sup>

را کوشته دارد در طهارت از دست افشانند و از آب سرف کردن و در رو شستن

طبا بچو سخت بر روی مزین و در میان وضو سخن بگویی و هیچ جای سته بارش مشو که

مقتضی بار چهارم شیطانست و موموسا ز در طهارت شیطانیت که برایشان خندد

ویرا اولهان گویند و با بیکه آفتاب کرده باشد طهارت کن و از کوزه سفالین طهارت

کن نه از روین که این بتواضع نزد دیگر بود و در میان طهارت هیچ از ذکر خداوند تجاوز

بگویند بر روزی که  
بگویند بر روزی که  
بگویند بر روزی که  
بگویند بر روزی که

بگویند بر روزی که  
بگویند بر روزی که  
بگویند بر روزی که  
بگویند بر روزی که



بیهمای گرانتر از آنکه بهای ولایت در انموضع یا جراحی است برتن تو که بکار داشتی آب  
 سیم پلاک تست یا پلاک اندامی از اندامهای تو صبر کن تا وقت فریضه در آید آنگاه خاک  
 پاک و خالص و نرم طلب کن و هر دو کف خویش بر وزن انگشتان چست بهم باز  
 بناده نیت استباحث نماز کن و روی خویش را بدان دو کف کرد آلود یکبار مسح  
 چنانکه خاک همه روی برسد و شاید اگر باصل موی نرسد و انگشتری بیرون کن  
 و انگشتها کشاده بدار و یکبار دیگر بر خاک زن و هر دو دست تا آرنج بدان مسح  
 کن چنانکه گردانک بهم برسد پس هر دو دست بیکدیگر در مال و میان انگشتان  
 خلال کن و بهم در مال و بدین تیمم کیفر یضه پیش کن و چندانی که خواهی سنت کن چون  
 دیگر خواهی گذاردن تیمم باز کن و الله اعلم آداب رفتن بمسجد چون بانداد  
 طهارت کردی و در کعت سنت نماز بامداد در خانه کن اگر صبح برآمده باشد که رسول  
 صلی الله علیه و سلم چنین کردی آنگاه مسجد رو و از نماز جماعت دست باز مدار خصه  
 بامداد که نماز جماعت بیت و هفت درجه فضل دارد بر نماز تنها و هر که دین در دل و  
 قدر دارد ترک چنین سود و چندین درجات نتوان گفت در راه مسجد آهسته رود و بگوید

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ وَبِحَقِّ مَشَائِهِ هَذَا الْبَيْتِ  
 لَمْ أَخْرِجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا رِيًّا وَلَا سُمْعَةً حَرَجْتُ اتِّقَا سَخَطِكَ  
 وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ فَاسْئَلْكَ أَنْ تَنْقِذَنِي مِنَ النَّارِ وَإِنْ تَغْفِرْ لِي  
 ذُنُوبِي فَإِنَّهُ لَا يَعْزِمُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ أَوْابٌ دَرَسْدَنُ مَسْجِدٌ وَبِيرُونَ أَمْدَنُ

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در وقت نماز  
 در راه مسجد  
 در راه مسجد  
 در راه مسجد

چون بدو مسجد رسیدی بای رات فرایش و در بکوی اللهم صل علی محمد  
و علی آل محمد و بآرک و سلم اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلك  
و ابواب رحمتک و اگر کسی بینی در مسجد که چیزی میخورد یا میفروشد بگو بود  
مکناد بدین تجارت و اگر کسی چیزی میخورد و منادی می کند بگو باز میا بیا که رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده و گفته است که مسجد نه برای این است و چون  
در مسجد شدی منشین تا دور کت تحت مسجد کنی و اگر نت نکرده باشی بکن که آن بجا  
تحت نیز بایستد چون سلام دادی نیت اعتکاف کن و بدعا و بدکر مشغول باش  
و هیچ غافل بکار مباش و چون بانگ نماز شنوی درین حالت و در هر حالت که باشی جز  
در نماز بجا موزن مشغول باش و همان همگویی و چون بچی علی الصلوة رسد بگوی  
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و چون می علی الفلاح گوید بگوی مَا شَاءَ اللَّهُ  
كَانَ وَمَا لَمْ يَشَاءَ لَمْ يَكُنْ چون الصلوة خیر من النوم گوید بگو صدقت و برت  
و چون قد قامت الصلوة بگوید بگو اقامها الله و ادامها مادامت السموات و الارض  
چون فارغ شدی بگوی اللهم انی اسألك عند حضور صلواتک و اصوات  
دُعائک و اذ بآرکناک و اقبال هآرک ان تو فی محمد صلی الله علیه و  
آله الوسيلة و الفضيلة و ابعثه المقام المحمود الذی وعدته  
و اگر بانگ نماز شنوی و تو در نماز باشی چون سلام دهی جواب را تدارک کنی و جمله  
باز گوی و چون امام در نماز ایستاد جز بفریضه هیچ چیز مشغول مشو و چون سلام

یعنی وقت که نماز شروع شود  
بای تمنا می شود سلام کند  
و در زمانه و در شاه و ملک  
از مراح اوقات  
یعنی هنگام رسیده  
توجه کردن بای عبادت  
و در وقت نماز  
و در وقت نماز  
و در وقت نماز





دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو واصبح الامر بيد غيري واصبحت مرقنا  
 بعلي فلا فقير افقر مني اللهم لا تشمت بي عدوي ولا تسوي بي صديقي  
 ولا تجعل مصيبتى في ديني ولا تجعل الدنيا اكرهى ولا  
 تسلط على من لا يرحمني پس دعا تا كه ياد گرفته باشى ميگوي و بايد كه  
 كارتو تا آفتاب بر آمدن از چهار و در بيرون نباشد يكى دعا و ديگر تسبیح و ديگر  
 قرآن خواندن و چهارم تفكر كه در كنانان بسيار اندیشه كنى و در تقصير خویش  
 در فرماينامى حق تامل كند بدان مستحق عقاب شده باشى اگر تدارك آن و عذر  
 خواستن بموجب شرع مشغول نشوى پس در طریقه تدارك اندیشه كنى و چيزيكه  
 آن روز از طاعت از تو ممكن است كه در وجود آيد اندیشه آن كنى و از هر چه بدان  
 مستحق عقاب خواهى شدن ازان خذر كنى و عزم درست كنى كه امر و زجر بطاعت  
 حق تعالى مشغول نشوم و كه در پيچ مصيبت نگر دم و مهمترين اندیشهها آن بود كه در  
 نزد يكى اجل تفكر كنى كه ممكن است كه نزديك رسیده باشد و اگر فرارسد و ترا  
 ناساخته يابد پيچ مهلت ندهد و حسرت سود ندارد و چنان بايد كه هر با داد  
 ده كمر عادت كنى اول لا اله الا الله وحده لا شريك له كذا الملك وكذا الحمد  
 يحيى ويميت وهو حي لا يموت بيده الخبز وهو على كل شئ قدير  
 دوم لا اله الا الله الملك الحق المبين **سوم** لا اله الا الله  
 الواحد القهار رب السموات والارض وليهما العزيز الغفار

چهارم سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ  
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بِحَسْبِ سُبُوحٍ قُدُوسٍ رَبَّنَا  
 وَرَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ششم سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ  
 الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ هفتم اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ  
 وَأَسْأَلُكَ التَّوْبَةَ هفتم اَللّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ  
 وَلَا رَادًّا لِمَا قَضَيْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَنَّةِ مِنْكَ الْجِدُّ هفتم اَللّهُمَّ  
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ وَهَمَّ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ  
 اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ  
 واین کلمات هر یک صد بار بگوید یا هفتاد بار یا ده بار و این کترین باشد  
 جمله صد بار شود و این ورد را ملازم باشش که هر روزی با مداد بکوی و سخن کوی  
 تا آفتاب بر نیاید که در جز است که هر که با مداد بکوشد و سخن نکند تا آفتاب  
 بر آمدن فاضله از آن است که پشت بنده را از فرزندان اسمعیل سلمبر علیه الصلوة  
 والسلام از ادرده باشد آداب وقت بر آمدن آفتاب تا وقت  
 زوال چون آفتاب بر آمد و مقدار یک نیزه بالا گرفت دو رکعت نماز بکن  
 که تا این وقت نماز کرده باشد از وقت آفتاب بر آمدن و چون مقدار چهار یکی  
 از روز برفت نماز چاشت بکن دو رکعت یا چهار رکعت یا هشت و در هر دو رکعت  
 سلام می ده و تا نماز پیشین هیچ نماز دیگر را تبه نیامده است و اوقات دیگر از با ده

ملازم بخت  
 سبوح قُدوس  
 ربنا  
 و بسم الله  
 الرحمن الرحيم  
 و بسم الله  
 الرحمن الرحيم

تا وقت زوال جزو نجات که دستگیر تو باشد با حضرت حرف مکن که آن خیرات بر چهار  
 درجه است درجه اول که فاضلترین است آنست که طلب علم کنی نه بر علمی که مردمان  
 از اعلمی گویند لیکن علم دستگیر شود و مندر که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است  
 نَحْوُ ذِي اللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَعِلْمٌ نَافِعٌ أَنْ يَكُونَ بِمِ خَدَاوند تعالی در و دل  
 زیادت کند چشم دل ترا گشاده کند تا عیب خویش و صفات خویش به بینی و  
 تقصیر خود در طاعت بدانی دیگر علم نافع آن بود که دنیا را بدو تو سر و کند و رغبت  
 تو در آخرت صادق کند و دیده دل ترا بینا کند تا بظواهر علم و عمل غره نشوی بلکه  
 اخلاص و نیت درست طلب کنی و بدین علم که درین کتاب و در کتاب کیمیای  
 سعادت است مشغول شوی و بدان کار کنی و خلق را بدان راه نمائی که عیسی صلوات  
 الله علیه و آله چنین میگوید که هر که این را بداند و برود و خلق را بدین دعوت کند و برادر ملکوت  
 آسمان عظیم خوانند و اگر ازین پیروازی و از اوقات تو چیزی زیادت آید آنگاه  
 اگر علم فقه بر خوانی تا مردمان را در و قلیغ ایشان فتوی کنی آن نیز از فرض کفایت  
 بود و فضل این بزرگ است لیکن بدو شرطی کی آنکه از فرض عین پر داشته باشی  
 و علم این کتاب حاصل کرده باشی و بکار داشته و دیگر آنکه نیت از تو طلب علم جا  
 و قبول خلق و کسب مال نباشد بلکه قصد تو آن باشد که نزد خدا تعالی ترا درجه و  
 منزلتی باشد و منزلت علما حاصل آید در آخرت ثواب آن برسی و بیشتر  
 خلق را آن بود که شیطان تبلیغ در علم گشاده گوید که قصد و اندیشه ترا نیست

در این کتاب کیمیای سعادت  
 در بیان احوال و اخبار کارزار با مع  
 و آنچه که بهیچ نیت و نیت  
 پس معالی اولی عاجز باشد  
 از بعضی اخبار از شرح و توضیح  
 در کتاب کیمیای سعادت و نیت  
 خطبات و احادیث  
 در بیان احوال و اخبار کارزار با مع  
 و آنچه که بهیچ نیت و نیت  
 پس معالی اولی عاجز باشد  
 از بعضی اخبار از شرح و توضیح  
 در کتاب کیمیای سعادت و نیت  
 خطبات و احادیث  
 در بیان احوال و اخبار کارزار با مع  
 و آنچه که بهیچ نیت و نیت  
 پس معالی اولی عاجز باشد  
 از بعضی اخبار از شرح و توضیح  
 در کتاب کیمیای سعادت و نیت  
 خطبات و احادیث

که برای خدا بتعالی میخوانی و ایزد تعالی از سردل ایشان میداند که از برای قبول خلق  
و حشمت است درجه دوم آنکه قوت علمنداری لیکن بذکر عبادت مشغول باشی چون  
نماز بسیار و قرآن خواندن و تسبیح کردن و این درجه پارسایان است و ثواب این نیز  
بزرگ است درجه سوم آنکه بجاری مشغول شوی که راحت مسلمانان درک باشد  
و خلق بدان آسوده شوند چون خدمت صوفیان و درویشان و اهل علم بن و مال  
عیادت بیماران و تشییع جنازه که این هم عبادت است و هم راحت خلق و ثواب این از  
عبادت که کسی را راحتی نباشد زیادت است درجه چهارم آنکه اگر این هر سه هیچ چیز از تو  
نیاید الا آنکه بکسب تجارت مشغول باشی و کفایت خود و عیال خود حاصل کنی این نیز  
چون شرط شرع در آن نگاه داری و از حلال کسب کنی و مقصود تو آن بود که رنج  
خویش از مسلمانان باز داری و عیال تو نیازمند روی خلق نباشد این نیز از جمله  
عبادت و ثواب این نیز بزرگ است اما هر چه از این چهار بگذشت چون لهو و  
غفلت و کارهای بیفایده همه ضایع کردن عمر است و سبب حسرت است و اگر العیاذ باشد  
بمعصیتی مشغول باشی یا بجاری که اندران رنج مسلمانان بود این خود سبب هلاک باشد  
و بد آنکه بنده از سه حال خالی نباشد در تجارت آخرت یا بر سود است یا بر زیان  
یا بر هر دو که بطاعت مشغول است و از معصیت دور است بر سود است و هر که اندرین  
برد و مقصودت بر زیان است و اگر چنانست که بر طلب سود مشغول نیستی جهل آن کن که  
سر بر سر بجهی و حذر کن از آنکه سرمایه خویش بر زیان آوری و همچنین بنده در حق خلق بر سه

بکسب مشغول باشی  
انگیزش مشغول باشی  
کسی جز از این بدو آید

نتیجه  
سه کار کردن و بیانی  
خدا با کار کردن و نماز کردن  
و سبحان الله تعالی  
۴۴

حالتت یاسب راحت ایشان است و بدان مانند فرشتگان است و یاسب رنج  
ایشانست تا بدان مانند مار و گزوم است و دوکان و یا کسی را زوی راحت نیست لیکن  
رنج نیز نیست و در بچو مردکان است و اگر نتوانی که مانند فرشتگان باشی بار چه کن تا مانند  
دوکان نباشی لیکن مانند باشی بمردکان در رنج خویش از خلق دور داری و چه دان کن  
تا وقت ضایع نکنی و در هیچ وقت بجاری مشغول نباشی که ازان منفعت دینی نباشد یا منفعت  
دنیائی که آن یا در تو باشد در دین اگر چنان باشد که با مخالفت مردمان خویشتن را  
از معصیت نگاه نمیتوانی داشت اولی تر آن بود که طریق عزت گیری و در زانو روی  
پس اگر در زانو دل تو از وسوسه پرانگزه خالی نباشد و بندگرت حق تعالی بر دوام مشغول  
نتوانی بود و با وادعجادات و خواندن قرآن و وسوسه از خود دور نتوانی کرد آن بهتر باشد  
که بیشتر اوقات خفته باشی که خواب سبب سلامتت اگر چه سبب غیبت نیست و چون بود  
نمیتوانی کردن کمتر ازان نبود که از زیان حذر کنی و خپسی تا با مرده برابر باشی و خستین  
زنده باشد که نیکوترین احوال می آن بود که با مرده برابر بود آداب از کردن  
نماز تا دیگر باید که پیش از زوال اعتقاد نماز پیشین را بسازی و از پیش قبیلوه کنی که نماز  
شب بقیلوه میسر شود چنانکه روزه روز بجز میسر شود و قبیلوه روزی بیدار شنب بچون  
سحر باشد بی روزه جهد کن تا بیدار شوی و بسلامت پیش از زوال کنی و وقت زوال  
را مسجد حاضر شوی و تحت مسجد کنی و موزن را منظر باشی و جواب موزن را بدی نگاه  
پیش از فریضه چهار رکعت نماز کنی که رسول صلی الله علیه و سلم این چهار رکعت نماز را به

در وقت که خاندان صده  
باشد بویگیر و بیک در  
دانشان و بیابان بر زنگار  
باز گویند ابرار  
عنه زاویه هیچ وقت از آنست  
شما سخن و شما نماز  
عنه ساخته و کما در حدیث  
از برای کار ۱۲  
ست نیکو را خواب کردن  
چاشت گناه ۱۲  
عنه بکارت یک  
شدن ۱۲

بکشدی و گفتی این وقت در نای آسمان کشاده باشد خواهی که عمل من با آسمان برسد  
 و در جز است که هرگز این چهار رکعت بکنند در گوع و سجود نیکو تمام بجای آرد و مفقا و هزار شکر  
 با وی این نماز بکنند و در استغفار میکنند تا شب آنگاه فریضه کنی با امام و در رکعت نماز  
 سنت پس از آن بکن نماز دیگر مشغول مشو مگر علم آموختن یا یاری دادن مسلمانان را یا  
 خواندن قرآن یا حاجت دینانی خویش که بدان کفای خویش و عیال خویش راست کنی  
 پس چهار رکعت سنت بکن پیش از نماز دیگر که رسول الله علیه و آله وسلم گفته است خدا استغفار  
 رحمت کند بر آنکس که این چهار رکعت بکند چه کند تا دعای رسول صلی الله علیه و سلم بر  
 ترا در یابد پس از نماز دیگر هیچ شغل <sup>بله</sup> سپهوده مشغول مشو مگر همین که گفته آمد و اگر  
 سعادت آخرت طلب میکنی بچوخت نباید که غافل باشی و بیکار بلکه هر وقتی را در کرداری  
 پنجاه نیکو اوقات تو گذشته بود تا هر چه اتفاق افتد بی ترتیب میکنی لیکن هر وقتی را  
 مشغولی باید معین که بدل از او فتد چه برکات اوقات بدین پیدا آید و هر که چنین نکند  
 عمر خویش ضایع کرده باشد و سرمایه تو عمر است و بازرگانی آخرت بوی توان کرد و  
 سعادت ابدی بوی توان رسید هر نفسی را از القاس تو گوهریست که از قیمت نیست و  
 اگر ضایع شود از ابد نیست هرگز باز نیاید چون احمقان مباش که هر روز برایشان  
 میگردد و مال ایشان می افزاید شاد می شوند و نمی دانند که مال می افزاید و عمر میگذارد  
 پس زیادت مال را با نقصان عمر چه قیمتت باشد و عاقل شاد نباشد الا بزیادت علم  
 عمل که این دور رفتن وی باشند در کور و شومنه وی باشند در آخرت بد آنوقت که مال

بعضی با نفع و خیر  
 خستین کار و بار در این وقت  
 فراغ اشغال وقت  
 با نفع و خیر است  
 و باز در وقت شغول کردن  
 کار کسی را  
 کار کسی را  
 مع با کسر شستی  
 از آن دعا و طهارت از اسپان  
 که جای است باشد برای  
 چهارده گاه و در آن کارها  
 برای چارپایان  
 و دیگر برای خیر کارها  
 سیاحت مردم در شهر  
 بادشاه نصیب کند امام

و اول فرزند ان دو دستان هم از وی باز گرفته پس چون آفتاب فرو شود چه  
 کن تا باز بمسجد آمده باشی از پیش و به تسبیح و استغفار مشغول شو که فضل این وقت  
 همچون فضل یابد دست پیش از آفتاب خدایتعالی بگوید <sup>له</sup> و سبح محمد ربك قبل  
 طلوع الشمس قبل غروبها و نزدیک آفتاب فرو شدن و الشمس و ضحیه ما  
 واللیل اذا یغشی و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس  
 بخوان چنانکه در وقت آفتاب فرو شدن در ذکر و استغفار باشی و چون بانگ نماز  
 شنوی جواب مؤذن بازده آنجا بگویی اللهم انی اسالك عند اقبال  
 لیلک و ادمبار یفاریک و اصوات د عاتک ان توتی محمد صلی الله علیه  
 و آله الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و ابعثه مقاما محمودا  
 الذی وعدته انک لا تخلف المعیاد پس چون اقامت گویند جواب اقامت باز  
 ده و فریضه با امام بکن و پیش از آنکه سخن کوئی دو رکعت سنت بکن و اگر چهار رکعت  
 دیگر بگویی تا سنت شش رکعت شود اولی تر بود و اگر توانی مختلف باشی در مسجد تا نماز  
 خفتن بگویی و میان این دو نماز زنده داری فضل این بزرگ باشد و درین اجزاء  
 بسیار آمده است و این را ناشیته اللیل گویند و صلوة الاوابین و در جبریت که نماز  
 درین وقت لغو اول روز را کفارت بود و آخر روز را پاک کند پس چون بانگ نماز  
 خفتن بگویند اگر چهار رکعت بگویی پیش از فریضه نیگو بود که میان هر بانگ نمازی  
 و اقامتی نمازی سنت است و اگر هوی دیگر پیش از نماز شام نیز دو رکعت اشتاب

در وقت پیش از نماز  
 آفتاب و پیش از غروب آن  
 مدافع از عیان  
 در وقت پیش از نماز  
 آفتاب و پیش از غروب آن  
 مدافع از عیان  
 در وقت پیش از نماز  
 آفتاب و پیش از غروب آن  
 مدافع از عیان

کرده اند که در جزیه است که دعای میان بانگ نماز و قامت رد نکنند آنکه فریضه بکن  
 و دو رکعت سنت بکن پس از آن دو رکعت دیگر بکن و در الم تنزیل و تبارک  
 بر خوان یا پس حسب الله خیر که این روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و  
 آله و سلم پس چهار رکعت دیگر بکن تا از جمله نماز شب زیاده از راتبه محسوب باشد و  
 فضل بزرگ است آنرا پس سه رکعت و تر بکن بیک سلام یا بدو سلام و رسول صلی  
 علیه و آله و سلم درین سه رکعت سبح اسم ربك الاعلیٰ و قل یا ایها الکافرون  
 و اخلاص خوانده است و اگر عزم آن داری که نماز شب کنی و تراخیر کن تا با آخر نماز  
 شب بکنی و چون نماز خفتن بگردی بجدیت و افسانه مشغول مشو که خاتمت اعمال  
 باید که بهتر بود باید که بذاکره علم یا بطلو کتبی یا بچیزیکه بخیر تعلق دارد مشغول  
 باشی تا خاتمت بخیر باشد چون بخوابی خفت در جامه خواب روی بقبله کن و بر  
 دست راست چپ که چون بر دست راست خفتی روی و جمله تن فراقبله بود چنانکه  
 در لحد خوابانند و یاد کن درین وقت مرک را که خواب مانند مرکست و بیداری از وی  
 مانند حشر و شاید که این خواب بر نخیزی باید که مرک ساخته باشی و بر طهارت خفتی  
 دو دست زیر بالین داشته داری و بر توبه خفتی و عزم کنی که چون بیدار شوی بسا  
 بیج معصیت نشوی و هر خیریکه مسلمانان توانی رسانیدن برسانی و بدانکه تاگاه چنین  
 که خفته باشی ترا در لحد خوابانند تنها و بکیس و بچکس تا توبه مگر عمل تو و جاهای نرم  
 فرود میفلکن چنانچه بجد خواب فراخوشی کنی که خواب ندگی ترا باطل و بیفایده کند

باقی شرح کتاب  
 در شرح کتاب  
 باقی شرح کتاب  
 در شرح کتاب



مگر که بیداری بر تو و بال بود و خواب بسبب سلامت تو بود و بدانکه روز و شب است  
 و چهار ساعت بود باید که خواب تو بروز و شب بیشتر از هشت ساعت نبود چه اگر  
 شست سال عمر تو بود کفایت بود که هشت سال صنایع کنی بخواب آن سه یکی  
 از عمر بود و چهار یکی خود از اول عمر بگو و کی صنایع شده باشد و باید که بوقت  
 خواب آب پلهارت و مسواک بنهاده باشی و عزم آن کنی که شب بر خیزی یا پیش از  
 صبح بر خیزی که هر رکعت نماز در میان شب گنجی بود از گنجهای خیر ازین گنجها چند  
 که توانی بنه روز و ماندگی و مفلسی بکار آید که گنجهای دینا از روز هیچ سود نکنند و چون  
 پہلو بر زمین نهادی بگوی ربی باسماک وضعت جنبی و باسماک از

ع  
 باقی است  
 مد نظر است  
 ۱۱۱

هذه نفسی فاغفر لی ذنبی اللهم قنی عذابك یوم تجمع  
 عبادك اللهم باسماک احیا و اموت و اعود بك من شر  
 كل ذی شر و من شر كل رابة انت اخذ بناصیتها انت  
 الاول فلیس قبلك شی و انت الاخر فلیس بعدك شی اللهم  
 انت خلقت نفسی و انت تتوفیها لك ماتها و محیاها ان امتها  
 فاغفرها وارحمها و ان احیتها فا حفظها اللهم ان اسالك العافیة اللهم  
 ایقظنی فی احب الاوقات الیک و استعملنی باحب الاعمال الیک یقرین  
 الیک زلفی و یبجدنی عن سخطك بعد اسالك فتعطينی و  
 استغفرک فتغفر لی و اتعولک فاستجب لی آنکاه آیه الکرسی و آمن الرسول و



بشب راه رود بامداد بود که بمنزل رسیده بود و بیاسوده ادواب نماز تا  
اکنون که ترتیب دارد و نگاه داشتن اوقات و استی باید که چگونگی نماز و روزه بدانی و  
ابتدا نماز کنیم چون فارغ شدی از طهارت و جامه و جایگاه نمازی بگردی و عورت  
از زانو تا ناف پوشیدی بر پائی خیزور و بعد آرد و میان دو قدم بمقدار چهار کی از  
کر کشاده و در پشت و تن راست کن و قل و خود برب الناس برخوان تا شیطان از  
پیش دل تو دور شود و دل حاضر کن و از سوسه خالی کن و نگاه کن که در خدمت کرمی  
ایستی و با که مناجات میکنی و خواهی کرد و شرم دار که بادل غافل پیش خداوند با یستی و  
باین پر و سوسه و شهوات دینا فرایش و تنوی و بدانکه وی بر درون تو مطلع است و نظری  
وی بر بدلت است و نماز تو که پذیرد بزاری و مشروح و فروتنی و شکستگی و بیچارگی تو  
پذیرد باید که در پیش می چنان ایستی که دیرامی مینی اگر او را نمی بینی وی ترا می بیند اگر  
بدین دل تو حاضر نمی شود و اندامهای تو آرام نمیگیرد و بدانکه چشم دل تو نمایناست از  
دریافت و عظمت و جلال وی و تقدیر کن که یکی از مصلحت اینست تو چشم میدارد ز تا  
نماز چگونگی میکنی تا بر بینی که دل تو چگونگی حاضر میشود و اندامهای تو آرام میگیرد و با ادب  
ایستی پس ما خود بگو شرم نداری از خداوند خویش که چون بنده از بندگان وی که بدست  
وی پیچ نیست ترا بیند و بتو کرد دل تو حاضر میشود و اندامها تو آرام میگیرد و تو میدان  
که از بید کاری تو ترا می بیند و هیچ خوف در ظاهر و باطن تو پدید نمی آید از عظمت وی  
مگر قدر وی کمتر است در دل تو از قدر بنده از بندگان و در این غایت نکوساری

در این کتاب  
و آثار دیگر فاضل  
درویش  
کتابخانه  
موسسه  
آستان قدس  
اصفهان



و در نماز با مداد در سفر قل یا ایها الکافرون و سوره الاخلاص و آخر سوره تکبیر رکوع  
 پیوسته مکن لیکن چندان خاموش باش که سبحان الله بتوان گفت پس تکبیر رکوع آغاز  
 کن و تا بر پای باشی پشت را راست دار و سر پیش دار و چشم بر جایگاه سجود دار و  
 پیشگی نه از راست و چپ منگر پس تکبیر کن و دست بردار و بر رکوع نشود و کف دست بر دو  
 زانو نه و انگشتها راست و کشاده دار و بر زانو غمگندار و زانو باران و سابق راست و  
 و زانو را بد در میاور و پشت و گردن و سر نیز راست دار چنانکه جمله تن تو بر صورت لای باشد  
 راست و میان بازو و پهلو کشاده دار و زان کشاده زانند لیکن خوشتر راجحت  
 فراموش دارند و آنگاه سه بار سبحان ربی العظیم بگوئی و اگر امام ناشی هفت بار بگویی  
 یا یازده بار نیکوتر بود و آنگاه پشت راست باز کن تا جمله بالای تو چون النبی باشد  
 و دست بردار بوقت بر آمدن و درین بر آمدن میگوی سمح الله لی جلد چون رست  
 باز ایستادی بگویی ربنا لك الحمد ملاء السموات و ملاء الارض و ملاء  
ما شئت من شیء بعد و نماز باه و قنوت بر خوان بعد از رکوع دوم رکعت چون فارغ شوی  
 تکبیر کن و بسجود شو و دست بردار و باید که اول چیزیکه از تو بر زمین رسد آن باشد که بر زمین  
 نزدیکتر باشد نخست سه دو زانو پس دو دست پس پیشانی برهنه باینی بر زمین نه و هم  
 اندامهای خویش کشاده دار و سجود و زانو از پهلو مادی و در و شکم از ران دور دار و  
 زانان جمله اندامها فراموش دارند و دو کف دست با انگشتها راست بر زمین نه در مقابلت  
 دو شش و مساعدت بر زمین بگیر و سه بار سبحان ربی الاعلی و سبحان بگو و اگر

سه بفرمان سکون نماز  
 فو تامل جلد و چاکه و تکبیر  
 باشد و بر سر تکبیر و با تمام  
 در جای نشیند و چشم بر جایگاه  
 را هم کشاده و معنی چشم  
 چنان هم است که قبض  
 فراخ و کشا داشته و در تمام  
 از پای افراشته که روی  
 از از ریه چنان چید آب  
 مع اول و ثانی بر زمین  
 بعلوم اول و ثانی  
 دست بمعنی اول و ثانی  
 باشد و نخستین معنی اول  
 و فرقی اول و ثانی یعنی  
 پیش و جرحت که در  
 خشن معنی پیش کردن  
 و جرحت نمودن باشد  
 اب

امام نباشی هفت بار یا زده بار انگاه بگیرد کوی و راست باز نشین و بر پای چپ نشین  
 و سر انگشتان راست بر زمین نه بسوی قبله و هر دو دست بر هر دو ران نه بکوی رب اعظم  
 و ارحمن و ارحم الراحمین و اعف عني واعف عني انگاه در سجود بیچنان بکن و دست  
 باز نشین و سبک از نشستی باز بر پای خیزد و دست بر زمین نه مشت فر کرده چون  
 یکبار بکوی غیر کند چنانکه به پشت انگشتان بزمین اعتماد کنی و در حال برخاستن یکپای  
 فرا پیش مدار و بگیرد انگاه و از انوقت که به نشستن نزدیک سی تا انوقت که بقیام  
 نزدیک سی پوسته میدار تا هیچ حال از ذکر زبان خالی نباشد انگاه اعوذ باشد  
 یکبار بکوی و دیگر رکعت پنجمین بکن بر رکعت دوم تهشده نشین و دست راست در وقت  
 تهشده بر ران راست نه فر کرده مگر انگشت سبک که بدان اشاره کنی باسما درین وقت  
 که بکوی **لا اله الا الله نه بوقت گفتن لا اله** و دست با انگشتان

چپ باز کرده بر ران چپ و بر پای چپ نشین چنانکه میان دو سجود در تهشده باز بسین  
 سیرن چپ بر زمین نه هر دو ساق بجانب راست از زیر خود بیرون کن و سر انگشتان  
 پای راست بر زمین نه از سوی قبله و النجات که معروف است بر خوان تا اللهم صل على  
 محمد و آلین تهشده و باخرین تمام بر خوان و فریضه تا اللهم صل على محمد است و دعا  
 که پس از النجات معروف است بر خوان و آن اینست اللهم اعني على ذكرك وشكرك  
 وحسن عبادتك اللهم اني اعوذ بك من فتنة الحيا والمات و اعوذ بك  
 من فتنة المسيح الدجال و اعوذ بك من حجد البلاء و درك الشفا و شامة

ع  
 نمبر بافتخاریه  
 و غیره  
 مع اعتماد کوی  
 باز نشستن و بکوی  
 کردن بر چپ  
 و تصدق کند

الاعداء وسوا القضا اللهم اني اعوذ بك من فتنة الدنيا وفتنة القبر وعذاب  
 النار <sup>محمد بن ابراهيم</sup> جنتك يا ارحم الراحمين <sup>محمد بن ابراهيم</sup> روى سوي راست کن و بکوی السلام عليك ورحمة الله  
 واز جانب چپ یکبار دیگر گوی و درینوقت نیت کن از نماز بیرون آمدن را و در سلام  
 دادن نیت کن بر فرشتگان و کسانی که حاضر باشند اینست صورت نماز کسی که تنها  
 بود روح نماز خشنوع و حضور دل است با هر چه بر زبان میرود و حسن بصری حقه میگوید  
 هر نماز که دل در وی حاضر نیست بعقوبت نزدیکتر است و رسول صلی الله علیه و آله وسلم  
 گفت کس باشد که از نماز وی از ده کی بنویسند و هر کسی با آنقدر نویسد که داند که چه میکند  
 و دل و حاضر بود و السلام **ادب امامت و اقتداست امام آنت** که نماز  
 بسک کند که انس رضی الله عنه میگوید یکس را ندیدم که نماز وی بدان سبکی و بدان تمامی  
 بودی که نماز مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و باید که بکلیر افتتاح <sup>بطله</sup> نماند تا اقامت تمام نشود  
 و تا صف راست نماند و امام آواز بردارد در تکبیر و ماموم آواز بردارد مگر آنقدر که خود  
 بشنود و نیت امامت کند تا افضل امامت یابد اگر نکند ثواب امامت نیابد و جماعت  
 ثواب جماعت یابند چون نیت اقتدا کرده باشد و باید که وجهت <sup>بطله</sup> و اعوذ آهسته گوید و  
 الحمد و سوره باواز بخواند در دو رکعت پیشین <sup>بطله</sup> مگر در نماز پیشین و دیگر که آهسته بخواند و  
 آیین نیز باواز گوید با فاتحه و ماموم نیز آیین گوید باواز بآیین امام بهم ز پیش و پیش  
 امام پس از فاتحه آنقدر خاموش باشد که جماعتان فاتحه بخوانند تا سوره تمام از وی  
 بتوانند شنید و ماموم جز فاتحه بخواند مگر در نماز پیشین دیگر و در نمازیکه در افتاده باشد

علی شقیع بالغم  
 کردن در نماز و با نیت  
 خسته نماند یک نشدن  
 سوره بقره ب ۱۱۴  
 علی مضمون بالغم  
 نشدن دعا خوان ب ۱۱۴  
 علی افتتاح کردن و  
 آغاز کردن ب ۱۱۴  
 علی جهت احوال و جهت  
 جمعی بگفتی نظر السوره  
 و الاذن منقادا اذانا  
 من الشکرین  
 علی اعوذ ای اعوذ  
 باشد من الشکرین  
 الرجبیم

و آواز امام نشنوند و امام تسبیح رکوع و سجود سه بار پیش نکوید و در تشهد اول چون  
 اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بگفت بر خیز و در برین نیفراید و در وقت سلام نیت  
 سلام کند بر قوم و قوم سلام خویش نیت جواب کند و چون سلام داد سبک بر خیزد  
 و رو با قوم کند و دعا کند و اگر در جماعت زنان باشند سوگوا باز نکند تا ایشان بگذرند  
 و باز کردند و از جماعتیان بچکس بر خیزد تا اول امام بر خیزد و امام چون باز کرد و خواه از  
 جانب راست باز کرد و خواه از جانب چپ اما از جانب راست اولی تر و امام در دعا خواندن  
 را تخصیص نکند لیکن گوید اللهم اهدنا اللهم اغفر لنا و قنوت با و از گوید و قوم آمین  
 می کنند و دست بردارند که این درست نشده است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 برد و ام مکر یکبار که واقعه افتاده بود و بر قومی که دعا میکرد چون واقعه نباشد بر آن  
 قیاس نتوان کرد و چون امام گوید انک تقضی فکلا یقضی علیک ما موم نیز همان میکند  
 تا با آخر قنوت و بچکس از جماعتیان تنها نیاید و در وصف و اگر جای ناید یکی را باز پیش  
 تا نزدیک خویش و آنکس را باز پس باید برد برای او و تسبیح عمل نباید که در پیش امام شود  
 و نه نیز با وی بهم کند لیکن از پس گوید شود و چون پیشانی امام در سجود بر زمین را نگاه  
 قصد سجده کند و تا امام راست نه نشیند وی سر از سجود بر نیارد و آداب نماز او سینه  
 بدانکه آدینه عید مومنان است و روز بزرگوار است که بدین امت ارزانی داشته اند و اند  
 وی ساقی است که هر دعائی که در آن ساعت افتد مستجاب میشود باید که از روز پنجشنبه یا  
 ساز این روز کند بدانکه جامه بشوید و بر تسبیح و استغفار مشغول باشد و شبها نگاه

واقعه با جماعت  
 کار واقعی جنگ عادی  
 زمانه و قیامت در  
 شاه استغفار  
 از پیش خداست  
 در



روز پنجم شب که این ساعت در فصل بچون ساعت روز آدینه است نیت روزه روز  
 آدین کن لیکن با پنجشنبه بهم یار و ز شنبه که نیت است از روزه روز آدینه تنها و چون صبح  
 آدینه بر آید غسل کن که غسل درین روز سنتی بهم است پس جامه سفید در پوشش که  
 خداوند تعالی بجامه سفید را دوست تزدارد و بوی خوشن کار دار و جماعتن پاک کن  
 بد آنکه موی لب و زبردست و زین ناف را قلمه کنی و ناخن بر چینی و مسواک کنی پس  
 پگاه بمسجد جامع شوی و در راه آهسته و بجزمت روی که در خبر است که هر که درین  
 آن مسجد جامع شود و بچنان باشد که اشتری قربان کرده باشد و در دو ساعت چنان  
 باشد که گاو قربان کرده باشد و در سیم ساعت گو سفیدی و در چهارم مایهانی او در  
 پنجم بیضه چون امام بر بنیر شد صحیف در نوزند و قلمها بگیرند و فرشتگان بسماع خطبه  
 مشغول شوند و در خبر است که نزدیکی خلق در نکر استن بحقی سحانه و تعالی بوقت دیدار بر  
 اندازه پگاه خاکستن بود روز آدینه و چون در جامع شدی صف اول طلب کن و اگر  
 مردمان آمده باشند پای در گردن مردمان در منزه و در پیش ایشان نزار شو و نزدیک  
 دیواری یا ستونی بنشین تا کسی پیش تو نگذرد و منتین تا محبت مسجد کنی اگر چه خطیب در میان  
 خطبه بود و چون کن تا پیش از آنکه خطیب بیرون آید بهار رکعت نماز کنی و در و سورۃ الان  
 و سورۃ الکاف و تکه و یسن بر خوانی و اگر توانی الم تنزیل و یسن و حم الدخان  
 تبارک الذبیده الملائک بر خوانی و اگر نتوانی در هر رکعتی بجا بیاور خاص بخوان که در  
 خبر است که هر که این نماز بگذرند تا آنگاه که جایگاه خویش در بهشت نبینند یا کسی دیگر

معنی  
 در  
 در

آنرا نیند و این سوره با اگر شب دینه بخواند ثواب بسیار دارد و چون نتواند قلم ببرد  
 بسیار بخواند و شب دینه در روز آینه صلوات بسیار فرستادن بر رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلم فضلی بزرگ دارد و چون خطیب مبنز آید سخن نشاید گفت و نماز نشاید کرد الا تحت  
 لیکن جواب موذن باز دهد و بسمع خطبه مشغول شود و پسند نامی خطبه بپذیرد و البته هیچ  
 سخن نگوید که در جز است که هر که مر کسی را گوید در میان خطبه که خاموش باش سپوده  
 گفته باشد و ویرا جمعه بود یعنی که دیگر آنرا باشارت خاموش کند سخن چون خطبه  
 تمام شد جواب قامت را رواقت کند با نام چون سلام داد الحمد و اخلاص و توحید  
 هر یکی هفت بار بخواند که ان حصاری و حرزی بود و ویرا از شیطان تا بدید که جمعه و یکوید  
 پس اذان اللهم یا غنی یا حمید یا مسک یا معید یا رحیم یا ود و یا غنی بجلال الله  
 عز و جل یا فضلک عمن سواک پس دو رکعت یا چهار رکعت یا شش رکعت بکند که این همه رت  
 کرده اند باوقات مختلف پس متکلف می باشد در مسجد تا شب یا نماز دیگر و باید که منتظر  
 آن ساعت شریف میبوده باشد و هیچ غافل نباشد تا بود که در آنوقت شریف رسد  
 بخشوع و حضور دل باشد و مجلس قصه گوین و حلقه هنگام نشود البته ولیکن مجلس علم شود  
 که در وی علم سودمند باشد که از وی بیم و هراس حق در دل تو زیادت کرد و در غیبت  
 دینا از تو کمتر شود و هر علمی که ترا دینا باختره نخواهد چهل ازان علم بهتر سمند اپناه کن از علمی  
 که ترا سودمند باشد و دعا و زاری بسیار کن بوقت بر آمدن آفتاب و وقت زوال  
 و وقت بر شدن خلیب بر سر وقت اقامت و وقت ایستادن امام در نماز که

لله حصار با کبریا  
 ظاهر کردن کسی را  
 ز جاک و ابی کرم کرد  
 زیر بالان شتر  
 نند امام  
 حصری با کبریا  
 جای استوار و قوی  
 و با هیچ کس  
 و بیست و نه  
 سخن و غیب  
 و هر که در دین  
 و هر که در دین  
 و هر که در دین  
 و هر که در دین

ممکن است که آن عت شریف در یکی از این اوقات بود و جهد کن تا درین روز صدقه  
 دهی آنقدر که توانی داد و درین روز جمع کن میان نماز و روزه و اعتکاف و صدقه و  
 ذکر و خواندن قرآن و شنیدن علم و عیادت بمریضان و مشایعت جنازه تا همه خیرات  
 درین روز شریف جمع شود و آیین کروزان جمله هفت روز آخرت وقف کن و چیزی دیگر  
 بدان میامیز تا بود که کفاره جمله هفت روز آداب روز ۵ هیچ حال نباید که  
 روزه تو در جمله سال پیش از رمضان بود که چون از تجارت و بازرگانی بروزه است  
 دست بدستی از درجات بلند در فردوس علی محروم مانی و حسرت بسیار خوری چون  
 روزه دار آنرا در جهای بلند بینی و تو در ایشان مینگری چنانکه کسی از زمین بستارها  
 در فتنه نکرده در میان آسمان و روزهای فاضله تر مر روزه داشتن را عفو است و  
 عاشورا ده پیشتر از ذی الحجه پیشتر از محرم و جمله رجب و شعبان و در جمله ماهها حرام  
 روزه داشتن ثوابی عظیم دارد و آن رجب است تنها و ذوالعقده و ذوالحجه  
 و محرم بهم این در جمله سال بود اما در ماه اول روز و آخر و ایام بیض سیزدهم و چهارم  
 و پانزدهم و در هفت روز و شب و پنجشنبه و آدینه تا این روزها کفاره جمله سال و ماه شود  
 و گمان مبر که روزه آن باشد که از طعام و شراب و مباشرت دست برداری و بس که  
 سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم گفته است ای بسا روزه دار که لعیب و از روزه  
 جز تشنگی و کرسنگی نیست بلکه تمامی روزه آن بود که جمله اندامها از ناشایست نگاهداری  
 چشم از نگریستن نه بجای خویش و زبان از سخن بیهوده گفتن که فرشته ازان بگیرد

طاعت با کسر کبیر  
 طاعت شایسته با کسری  
 کردن و پیروی نمودن  
 و گویند از آن روزان  
 و خواندن و خیرات  
 امر که کسی نماند  
 طاعت در فتنه  
 وزن و معنی از فتنه  
 است که تابان و  
 طاعت با کسر کبیر  
 سینه پند بزم آید  
 بان نام

و گوش از رسیدن پیوده که ششونده هزار گوینده است بلکه هفت اندام نگاه باید داشت  
 همچون شکم و زنج که در جگر است که پنج چیز روزه را بکشاید دروغ و غیبت و سخن چینی و  
 سوگند دروغ و بیستوت نگرستن و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که روزه چهار است  
 چون روزه دار چنان باشد پیوده نگویید و ناهمواری نکند و اگر کسی با وی جنگ کند  
 گوید که من روزه دارم آنگاه جهد کند تا روزه بطعام حلال کشانی و زیادت از آن  
 از آن نخوری که هر شبی که روزه نداشتی خورده چه بیکبار چه بدو بار بلکه چون بیکبار  
 بود معده کران بود و نماز شب دشوار بود و شهوت تیز شود و مقصود از روزه شکنج  
 شهوت و ضعف قوت است و در خبر است که هیچ چیزی نزد خدایتعالی دشمن تر از شکم پر  
 نیست اگر چه از حلال بود و چنین روزه بسیار داری چند آنکه توانی که روزه بنیاد همه  
 عبادتهاست و کلید طاعتها رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که خدایتعالی میگوید که  
 هر طاعت که بنده کند یکی بده شود و زیاده میشود تا به فصد کرد روزه که روزه هر است  
 و جز آن روزه بر نیست و جزای آن من دهم بی اندازه در رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 بدان خدایک جان من بحکم اوست که بوی دمان روزه دار نزد خدایتعالی آن خوشتر است  
 از بوی مشک خدایتعالی گوید بنده من از طعام و شراب دست داشته است برای من  
 روزه از من است و جز آن دهم بران در رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که بهشت را دوست  
 جدا گانه نام آن ریاست جز روزه داران بدان در نشوید پیدا کردن می  
 بدانیک نیکه دین طاعت داشتن است و دیگر نیکه ای محبت و در بودن در کس است

اینکه شکم بزرگ است  
 تانی و کاف تا می گویند  
 است گویند تا آبوی  
 خطای است و در آن  
 مسک خوانند باین  
 به لفظ و بیغیر  
 بویست که سبندی  
 باشد که درست  
 کند خواه در است  
 شده باشد خواه  
 نشوید باشد و  
 در آن است و آب  
 کند بر بران

بجای تواند آوردن اما از جمله مصیبتها دست نتواند داشتن الا صدیقی و برای این گفت  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که بجزرت بحقیقت آنست که کسی از کار بد بجزرت کند و بجهت حقیقت  
آنست که با هر اوی خود و جهاد تواند کرد و بدانکه مصیبتهای تو بر اندامهای است که هر یکی  
از ان نعمتی است از خدای بر تو و امانتی است نزدیکت چون نعمت میرا در مصیبت بکار  
داری و در امانت وی خیانت کنی از ناسپاسی و نابخاری هیچ چیز باز نگرفته باشی  
اندامها تو همه رعیت تو اندک گاه کن تا ایشا ترا چون نگاه میداری و محکم نیست از بندگانه  
که در رعیت و ارادت و نه ویرا از رعیت وی بخوابد پرسید و یقین بدانکه جمله اندامهای تو  
و گوشت تو در عصا قیامت بزبان فصیح بر تو گواهی خواهند داد بهر چه کرده باشی در  
سر چند سزا خلق ترا طاعت و بیعت خواهند کرد و چنانکه خدای تعالی گفت لَعَلَّ تَشْكُرُوا  
عَلَيْكُمْ اَللّٰهُمَّ اَيُّدِيْهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَتَّخِلُوْنَ از روز عظیم که زبان  
ایشا و دست و پای ایشان بدیشان گواهی دهند بهر چه کرده باشند پس جمله تن ایشان  
را بگردد راضی بهفت اندام چشم و گوش و زبان و فرج و دست و پای و شکم اما چشم بدانکه  
ویرا برای آن افزیده اند تا چون میروی راه فرامینی چشم از پشت پای برگیر که میروی تا  
هر چه ترا بدان حاجت است به بینی و چیزیکه بدان حاجت نیست منگردد در ملکوت آسمان  
و زمین نظره کن و بجزت گیر و عجب صنع بادشاه همین و هر چه جز اینست چشم نگاهدار  
خاصه از چهار چیز از آنکه در نامحرم گاه کنی و بشهوت در صورت نیکو نگری و از آنکه چشم  
خرد در مسلمانان نگری و ویرا معتر داری و از آنکه چشم را بسبب مسلمانان کشاده داری آنگوش

له روزی که می گویند  
بر ایشان نابینای ایشان  
دست ایستادند و بگویند  
ایشان آید بگریزند  
منع از من  
شاه اگر چشم بختیار  
انتهای بود بکن دم  
نظر حرام بود رسول خداوند  
عقله و آنکه در چشم بر اول  
نظر است و در یک چشم است  
نظر است که عاشق شود  
خورد و بگردد در میان  
دار و از آن در پیوست  
شبهت و فخر و شرف  
آن بود که اول نظر از آن  
تا در باشد در چشم نگاهدار  
و بگردد و طلب استغفار  
رسول بخواهی کار در دم



نکند و جز چشم حقارت در تونه نگرد اگر خواهی که بدانی دروغ چگونه زشت است در  
دیگران نگری که چون دروغ گویند ترا چگونه زشت آید و آنکس در چشم تو چگونه حقیر  
و خیس نماید و در جمله عینهای خویش بچنان کن که تو رشتی یا عیب خویش ز بینی دور گردان  
بینی هر چه ترا از دیگران زشت آید پس خویش را از آن پسند دوم خلف و عده و عده  
خلاف کن بلکه تا توانی و عده کن به نیکویی و لیکن بفعل نیکوی کن به عده پس اگر  
دادی به هیچ حال خلاف کن که این نشان نفاق است مگر مجری و هر درستی بود رسول صلی  
علیه و آله وسلم گفت ستمه چیز در هر که باشد منافق است اگر چه نماز میکند و روزه میدارد  
چون سخن گوید و دروغ گوید چون و عده دهد خلاف کند چون امانت بوی دهند چنان  
کند سوم غیبت است زبان از غیبت نگهداری که در خبر است که غیبت از زبان بر است  
چه زانی بتوبه از زبان برده غیبت از تو به برینجرت و تا آنکاه که بجلی سخن آید در سخن که آنکسی  
گویی که اگر بشنود بر سخنان غیبت است اگر چه راست بود و دور باش از غیبت هر ایمان  
ایشان غیبت کند بلفظ دعا و لفظ شفقت چنانکه گویند فلان را مزد و داد و در کار یکدیگر  
افتاد خدا ایتعالی ما را از بلاهای نفس خویش نگهدارد و این بچاره فلانکس را چنین و اقوال  
و مقصود ایشان آشکارا کردن عیب آنکس باشد لیکن در معرض دعا و اندوه بوی  
و پندارند که بدین از غیبت برستند و تحقیقت یا غیبت بهم دو معصیت دیگر است یکی  
و طویلتن با فراموشی و اصلاح و دیگر بر خویش نشان کردن که من چنین مصیبتی که غیبت نمکنم  
و دعای تو میگویم و اندوه بروی میجویم و اگر مقصود وی دعا بودی در خلوت گفتی و اگر

اینکه در این کتاب  
افراد باشد در اینجا  
غیبت نشود در اینجا  
گویند با این  
پدر و مادر  
چنین فحاش است  
قرآن از شخص  
غیبت است  
نماز است  
حکایت است  
میشود  
که در این  
مع جمل  
و عده  
سعه اگر

بعضی فحش  
که غیبت  
و از نشان  
بلائی خود  
استغفار  
مغتاب  
غیبت  
مغتاب  
این باشد که  
ان باشد که  
پیشانی خود  
منظرت  
نزد آن  
نزد آن  
نزد آن  
نزد آن  
نزد آن

یکسای سعادت  
از آن  
نزد آن  
نزد آن  
نزد آن  
نزد آن

بر پنج و عیب وی اند و بگین بودی هرگز عیب و آشکارا کردی و با آشکار شدن  
 اند و بگین بودی و هر که بداند که خدا تعالی در قرآن عیب کننده را بهر دو در خوار مانند  
 کرده است و گفته **لَعَلَّكُمْ آتِیْتُمْ اَخْدَکُمْ اَنْ یَاکُلَ لَحْمَ اَخِیْنِکُمْ مِمَّا فَرَغْتُمْ و هرگز عیب**  
**نکنند و چیکمی گفته است که هر که بداند که خدا تعالی را و هر که فریدن خلق هیچ غلط نبود و میداند**  
**که هر کسی را چگونه آفریده است بچکس عیب نکند و اگر در یک چیز اندیشه کنی هرگز هیچ**  
**مسلمانی را عیب نکنی در خویشتن اندیشه کنی که تا در خویشتن بظاہر و باطن هیچ معصیت**  
**یابی اگر می شناسی و قادر نه بر آنکه خویشتن را از ان پاک کنی بدانکه عمر مردمان همچو**  
**عجزت و عذرا ایشان چون عذرت و اگر خویشتن را پاک و معصوم شناسی بدانکه**  
**هیچ عیب آدمی چون نادانی وی بعیب خویش نیست و هیچ حماقت ازین زیاده نیست**  
**و اگر خدا تعالی تو چیز خواستی ترا بعیب خویشت میناکردی **کَمَا قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ****  
**اِذَا ارَادَ اللهُ تَعَالٰی بِعِبْدٍ خَيْرًا لَبَّسَهُ بِعُیُوبٍ نَفْسِهِ و غایت نادانی این**  
**باشد خویشتن را بچشم منابینی و دیگر از بچشم سخط و اگر راست می پذیری که چنین**  
**پاک و بی عیبی بشکر مشغول شود خویشتن را بعیب مرد در جزون آلوده مکن که عیب عیب**  
**بزرگ است و اگر تو نیز از عیبی خالی نیستی و ندانستی که کسی از ان گوید تا آن آشکار شود**  
**و دیگر از اینز میبند که رنجور شوند اگر عیب ایشان پوشی و نادیده و ناشنوده داری**  
**عذرا تعالی نیز عیبی ترا پوشد و اگر ویرار سوا کنی خدا تعالی از بهانه های دراز**  
**بر تو مسلط کند تا ترا درین جهان رسوا کند و آنگاه در روز قیامت ترا بر سر خلق**

همه آداب است بسیار  
 ستم از شما که بخورد  
 ستمت برادر خود کرد  
 مرده باشد پس شتر  
 خود از وی ۱۲  
 فتح الرحمن  
 همه و تشکر کرده  
 میکند حق تعالی بنده  
 خود نیکی را بنی میکند  
 او را از عیبهای او





خویش را بالا دهند و شاگویند بر خویشش که چگونه در دل تو جعفر و گران کردند اگر چه  
 در حال خاموشی باشی چون غایب شوند ایشانرا اینگونه پس دیگران در حق تو سخن  
 باشند آنچه از دیگران ترا زشت آید تو کن شتم لعنت کردن است زبان از لعنت  
 نکاه دارد هیچ آفریده را از مردم و جانور و طعام لعنت کن و بر هیچ آدمی حکم کن که وی  
 منافق است و یا ملعون است که سر بندگان خداست ای داند که منافق و ملعون کیت  
 و بداند که در روز قیامت بچکس را نپرسند که چرا ابلیس را لعنت نکردی و زبان ملعنت  
 وی مشغول نکردی تا کسی دیگر چو رسد و چون لعنت کند سپرسند که چرا لعنت کردی  
 چنانکه لعنت نشاید کرد نکو بیدن نیز نشاید که آفریده را عیب کردن بے حرمتی بود  
 در حق آفریدگار و رسول صلوات الله علیه هیچ طعام را نکفتی که بدست لیکن اگر  
 بایستی بخوردی و گرنه دست بدستی بمغتم نفرین کردن بر بچکس دعای بد کن اگر چه  
 بر تو ظلم کند لیکن سر و کاری بخداست ای انگل دور بخرست که مظلوم دعای بد میکند  
 ظالم را تا آنگاه که مکافات کند و زیادتی ظالم بر وی بماند در قیامت ویرا ظالم بدان  
 بگیرد و یکی زبان در جملج دلاز کرد یکی از بزرگان سلف گفت که خدایتعالی انصاف  
 ججاج بستاند کسی که ویرا بزبان تعرض کند چنانکه انصاف مظلومان ججاج از وی  
 بستاند شتم مزاج و تاخره کرده زبان از ان نکاه دارد و بر بچکس نمند و بر کس  
 افسوس کن که مزاج آبرو کن سر و دویست وی از دلها بر دو کین در دلها بکار  
 و با بچکس مزاج کن و اگر کسی بالو مزاج کند جواب ده در و از اهل مزاج و پیرو

لعن نفرین که در کتب  
 علی و بی که در سلسله  
 طیبه و از سلسله مزاج  
 کردن بگوید لیکن انکه  
 از ان گاه که با هیچ  
 و شکر و نیکی خوانی بشود  
 عادت و پیشه خود  
 حق گوید و مزاج  
 روزگار ملاحظ کند و  
 بسیار آمد و در اول از  
 بسیار شود و در بیست و  
 ببرد و باشد که از ان  
 خیزد و آبیست  
 مزاج تاغی یعنی از  
 مزاج و سخنی در نظر  
 باشد باب

بگردان تا آنجا که با حدیث دیگر شوند اینست جمله آفتبهای زبان و نری از وی  
 الا به تنها نشستن و زاویه گرفتن که در میان مردمان زبان نکند آشتن ممکن باشد  
 مگر چنانکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه که سینه در دهان نهاد و بود پیوسته تا سخن  
 نگوید مگر بصورت و اشارت بزبان کردی گفتی که این مراد کارمانند است پس  
 سبب بپاکت است و مدینا و آخرت از وی حذر باید کرد اکنون آفت چشم و گوش و زبا  
 گفتیم آفت معوض آفت شکم است که همه بلاها از وی خیزد و اما شکر را نگاه باید داشت از حرام  
 و شبهت و جز حلال نباید خورد و از حلال اندک باید خورد نه چنانکه شکم پر شود و پیش از  
 سیری باید که دست از طعام بازگیری که چون سده و سیر شود دل سیاه شود و حفظ تباد  
 گردد و اندامها از عبادت گران شود و شهواتها که لشکر شیطان است قوی گردد و سیری از  
 طعام حلال کلید به شکر است پس اگر از حرام بود چگونه بود و طلب حلال فریضه است  
 بر همه مسلمانان و عبادت در شش حرام چون بنا نهاد است بر سر آب بزرگان  
 دین چنین گفته اند و گمان مبر که حلال نایافت است که چون بجامه خلق و نان بی ناخور  
 قناعت کنی از حلال در نمائی اما تحمل تنعم از حلال بود و دشوار بود و حلال بسیار است  
 بر تو نیست که باطن کار با شناسی بلکه هر چه بییقین دانی که حرام است از آن دور باش  
 و هر چه دل گواهی دهد بحرانی او بسبب دلیلوشانیکه بر حرامی آن مال دلیل کند از آن نیز  
 دور باش و هر چه بر حرامی آن نشان نباشد آن حلال است نشان چون مال بود در  
 دست سلطان بود اگر دانی که از میراث حلال است یا ضیاع حلال خود حلال روشن بود

جمله تنعم از حلال  
 و از این تنعم کردن  
 از کسب و تقرب  
 تنعم با زینت  
 تنعم با شکر و عبادت  
 تنعم با سیرت  
 تنعم با سیرت  
 از لطایف و تقویات

و اگر دانی که از کسی بظلم بسته است حرام روشن بود و اگر ندانی که از کجاست و غایب  
 مال وی حرام است ازان دور باشی که ظلم دی دلیل حرامی است بظاهر اگر چه یقین نیست  
 و همچنین مال نوحه کرده مطرب و غیره روشن کسی که کسب و بیشتر از حرام است چون ندانی  
 که آن مال بعینه از کجاست بغالبا فریاد و ازان دور باشی و مال دیگر مسلمانان همه  
 حلال دان مگر آنکه دانی که از وجود حرامی است روشن و از جمله حرام روشن مال وقف  
 بود که کسی بخلاف شرط واقف بستند چنانچه وقف صوفیان خورد و صوفی نباشد  
 بصفت و سیرت لیکن بمرقع و سجاده صوفی باشد و بس یاد مدرسه وقف طلب علم خورد  
 و وی بطلب علمی مشغول نباشد و هر که روی مصیبتی رود که اگر آشکارا شود گواهی وی  
 بدان رد کند هر چه از وقف صوفیان خورد حرام خورد که صوفی مرد عدل بود که زیادت  
 از عدالت در وی حاصل دیگر بود که کم از وصف عدالت خود نباشد و هر که خوشیقتن را  
 بصورت پارسیان فرامیاید تا ویرا بدان سبب چیزی بدهند هر چه بستند حرام بود اگر در  
 باطن و چیزی بود که اگر دهند بدانستی ندای و آن سیمنی گفت رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم که حلال ترین چیزی که مرد خورد آن بود که از کسب است وی بود اما فرج را از حرام  
 نگاه باید داشت و این نتوانی تا آنگاه که چشم از نامحرم نگاه نداری و دل از اندیشه  
 آن نگاه نداری شکم از شهوت و بسیار خوردن نگاه نداری که بسیار خوردن شهوت انگیز  
 و شهوت اندیشه آورد و اندیشه فراتر گریستن دارد پس بیخ همه شهوت با سر خوردن است  
 خاصه از شهوت اما دست نگاهدار بآنکه کسی با زنی یا حرامی فریادری یاد رود و یاخته و اما

باید باقی مانده  
 که کردن با بازو  
 بیان بصفت  
 مطرب بغير سیرت  
 باید و با بی موعده و بی سیرت  
 در زمان را با شادی و طرب  
 آرد در  
 همه با بفتح و تشدید  
 بعضی از احوال  
 همه اندیشه بجز  
 مگر خیال

خیانت کنی و با قلم چیزی نویسی که بزبان نشاید گفتن از بهر آنکه قلم همچو زبان است بلکه  
 عظیم تر که نوشته بماند و گفته نماند اما پای زبک درازانکه بخانه ظالمی روی یا از پس  
 ناخرمی فراشوی یا هیچ کاری ناشایست فراشوی و بخانه سلطان و وزیر و عامل ظالم  
 شدن مصیبت است الا بصورت که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که هر که تو نگاری  
 تو اضع کند برای تو انگری و در برج از دین وی بشود معلوم است که چون تو انگر ظالم  
 باشی بهتر باشد که تو اضع تو انگر بدتر از تو اضع ظالم است اینست که هداشت اندامها  
**فصل** بدانکه حرکت و سکون تو بانداهای استیت پنج یک است و معیشت بکار مدار و پیوسته  
 بطاعتها مشغول می باشی بدانکه اگر تقصیر کنی رنج و بان با تو گردد و اگر در طاعت و شکر  
 بکار برده باشی راحت و فایده آن با تو آید و خدا تعالی از تو و عمل تویی نیاز است و  
 ز بهر نماز خویش را عشو نهی و کونی که خدا تعالی در جیم است و کریم و گنا مان بندگان  
 پیام زد و این سخن حقی است و شیرین و لیکن در زیر روی ز هر قائل تعبیه دارد و گوینده  
 این را لقب حقی است از حضرت نبوت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است که  
 زیر کانت که حساب خویش کند و کار پنهان کند که پس از مرگ دیر اسود دارد و حقی  
 آن باشد که هر چه خواهد میکند و آنگاه بر خدا تعالی حکم میکند و آرزو میجوید بامرزش  
 بدانکه این سخن که خدا تعالی کریم و رحیم است پنهان باشد که کسی خواهد که فقیه شود و هیچ  
 نکند و باموختن علم مشغول نشود و گوید که خدا تعالی کریم است باشد که مرا بهر علم بنیاد  
 کند بی آموختن چنانکه در ان شمیر علیه الصلوة و السلام و کسی که تو انگری خواهد و از تجارت

این سخن از زبان  
 حضرت علی علیه السلام  
 در حدیث است  
 و در کتاب  
 معجم کبیر  
 آمده است

و حراست و کسب کردن دست بار دو گوید که خدایتعالی کریم است باشد که بی رنج کنی  
 بمن نماید اگر تو این سخن را از گروهی بشنوی ایشان را محق دانی و برایشان خندی  
 و اگر چه از کرم و قدرت خدایتعالی میگویند و راست میگویند و همچنین بزرگان دین بر تو  
 خندند چون آمرزش و رحمت چشم داری بی جهد و کداری نیک و خدایتعالی میگوید  
**وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى** بچکس ندرود و مگر آنچه بکار و میگوید خدایتعالی  
**جَزَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** جزا بر قدر کردار شما خواهد بود و میگوید **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ**  
**لَئِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفَجَارَ لَفِي حَسَمٍ** نیکو کاران در بهشت آیند و کدوران در دوزخ  
 و چون از جهد خویش دست برنیداری و در طلب سیم روز در طلب علم و در طلب سعادت  
 آخرت نیز دست مدار و زاد آخرت بر گیر که سفر دراز است و عقبه بلند و غره نشود و خویش  
 را عشو ه ده که چون پشیمان شوی سود ندارد و معنی کرم و رحمت خدایتعالی آن است که  
 مملکت آخرت و سعادت ابد بدهد بر بنی اندک که روزی چند بکشی پس آن کن که بزرگان  
 و عاقلان کرده اند که راه احتیاط و حزم پیش گرفتند چنانکه اهل بیان عاقل که غره  
 شدند و خویشان را عشو ه دادند تا هلاک شدند و کاشکی هر که نماز روز و عهده و عهد  
 و تقوی سجا آورد و با این همه بجات باید که این همه سجا آورده را خطر نادر راه است  
 چنانکه معلوم است که هر که بخارد ندرود و کاشکی آنکه زمین نرم کند و آب دهد و تخم پیرا  
 کند و بر بر گیرد که باینهه خطر نادر آنها در راه است بان کار آخرت نیز همچین میدان  
 پید اگر **دَلَّ مَعْصِيَتِ دَلِّ** بدانکه اندامها را از مصیبت کردن چنانکه گفتیم نگاه

حراست بگردان  
 حرف چهارم نای شفته  
 کشت کاری کردن و کنای  
 نمودن آن  
 در معنی کرم بخنداند  
 اند بعضی گویند کرم است که  
 بر نخل ادا تمام در احسان  
 باشد در حرکت و سکون  
 او چیزی مغز و بعضی گویند  
 که هر که در انجام دهان و  
 در نفع بخورد و در زمان  
 خود منظورند است بهانه  
 کرم است و بعضی گویند که کرم  
 است که پدید آید در زمین  
 باشد یا نماند به پستان  
 و آنچه از خود برده و دیگران  
 باشد خواهد و بعضی گویند  
 کرم است باینکه آنرا  
 بقول کند در وی مزد بسیار  
 در ۱۲ دفعه الخیر  
 سه بار است حرکت عین سکون  
 شدن میجر کار پوشیده کردن  
 از عواج و قاموس  
 حزم با نفع استواری در شویاری ۱۲ از کشف و مزاج و منتخب

نوعی داشتند تا پیشتر دل از نجاست و پلیدی صفات نکو سیده پاک نکنی که اصل است  
 و امیرترن وی است اگر وی پاک و شایسته بود بر اندامها جز پاکی و شایستگی نرود و اگر  
 پلید بود و بصفت ناپسیده آلوده بود از وی جز پلیدی نترسد که از کونه آن  
 بیرون آید که در وی بود و صفات نکو سیده بسیار است چون شیره طعام و شیره نگاه  
 و شیره سخن پیوده و غیبت و مانند آن اگر ازین همه پاک شده باشد در صفات  
 است که بیشتر پارسایان انان خلاص نیابند و تا دل از ان پاک نکنند پارسائی  
 اصل ندارد و آن حدیث در یا و عجب رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است که  
 چیز هلاک کننده مرد است بخندیکه چنان قوت دارد که حکم وی بزخیل روان بود و هوای  
 دل که بنده از پی آن فراتر شود و عجب یعنی پندار نیکو بخویشتن اما حدیث شایسته از بخیلی  
 که بخیل آن بود که آنچه در دست وی است از دیگران دریغ دارد پس آنکه نعمتی که در خزانه  
 خداست تبارک و تعالی از بندگان دریغ دارد و بخیلی وی عظیم تر و زشت تر باشد و  
 حسود آن بود که پیرا دشوار بود که خدا تعالی از خزانه قدرت خود بنده را نعمتی دهد و چون  
 مال یا علم یا جاه یا قبول در دل خلق یا چیزی دیگر خوانان آن باشد که آن نعمت را  
 حق سبحانه و تعالی برین بنده زوال آرد اگر چه بوی نوحه رسیده این نهایت پلیدی  
 باطن بود و آیین گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که حدیثا عتبا بنده را  
 چنان خور که آتش بهیزم را و حسود همیشه در عذاب بود و کس در وی رحمت نکند که دنیا  
 هرگز خالی نباشد از دوستان و آشنایان و که خدایا بر ایشان نعمتی باشد ببال با جا

شرح شیره و فحشین با بنده  
 شرح ۱۲ از علاج و عجب  
 شرح معنی ان الله علیه و آله  
 قال ابن جنی ان الله علیه و آله  
 و سلم الحدیث و ما کل الخبث  
 و ما کل انذار الخطیبه  
 کما تامل قال ابن جنی ان الله  
 علیه و سلم الخبیل یا بنی الخبیره  
 و ان کان عاجبا ۱۲  
 شرح در معنی کبریا  
 انفس و اندوه  
 از بران ۱۱

با علم و ورع و دوی پیوسته در عذاب و اندوه باشد و عذاب آخرت عظیم تر بلکه  
 بنده بحقیقت ایمان نرسد تا آنگاه که نطق را همان خواهد که خویش را به همه مسلمانان  
 اینها باشد در شادی و اندوه ایشان که مسلمانان همچو یک بنامند که یکدیگر را نگاه  
 میدارند و چون یک تن که اگر اندک نمانی در و منند شود همه تن آگاهی یا بد چون  
 دل خویش بدین صفت نیایی فرض همین تو آنست در راه دین که این صفت حاصل  
 کنی و دل از پلیدی پاک کنی اما بر ما شرک نهانست که بیشتر نطق از آنست است از  
 پوشیدگی و معنی ریای آن بود که خواهی که ترا بسبب طاعت و علم و زهد منزله ای باشد در  
 مردمان و جایی و قبولی و دوستی جاه چون غالب شد بدان جای رسد که به پارسائی  
 جاه طلب کند و بیشتر نطق اگر انصاف دهند دانند که بیشتر کار ما که میکند از علم و  
 عبادت برای روی و ریائی مردمان میکند و نشان این ریای آن باشد که چون  
 عبادتی کند بگوید که من چنین کرده ام اگر نگویم چون مردمان بشنوند شاد گردند و اگر  
 شاد نشوند این سخت عزیز بود پس اگر چنان بود که در حق وی تقصیری کند و حرمت  
 وی نگاه ندارند و با وی در معاملات مسامحت نکنند و در برابر پای نیخزند و جای  
 بوی ندهند در خاطر خود چشم بینند و اگر چشم بیند تعجبی بیند که اگر در سر این  
 عبادت نموده بودی تعجب نکردی پس گویی منق از عبادت خویش بر مردمان نهاده است  
 و آنرا جز اینچوید و این اخلاص را باطل کند که از دیگری جزای عمل خویش چشم دارد و  
 این از آن ریای باشد که در خبرست که رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرموده

سوره یا خویش را  
 بخلق بر نیکی نمودن  
 و روی و ریای هم نمانی  
 ریای باشد در صورت  
 و در عطف بعد از او  
 عبادت  
 سوره روی بفرمود  
 و سکون شانی در حقانی  
 یعنی در در خضارت  
 که در اولی بود گویند  
 یعنی ریای و سانسازی  
 ایستاد و تقصیر خویش  
 نمودن و پیدا کردن  
 ریب و باغث هم  
 آمده است ۱۲ -



اَلشَّرُّ اَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّعْلِ یمنی شرک پوشیده تر است از آواز پای مور  
 که استتار یک بره و اما محبت کبر از جمله بیماریهای دل است و بیماری عظیم است و دشوار  
 علاج و معنی وی آنست که ویرا در دل وی قدری بود و چشم بزدگ داشت  
 بخودیش نکرد و چشم خردی بدیگر آن نکرد و چون این صفت در باطن بجفتد ثمره  
 وی بر زبان آن بود که گوید من چنین و من چنانم و بر خویش ثنا میکند یا دوست  
 دارد که بر وی ثنا میکند چنانکه البیس گفت اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ مِنْ اَزَادِمُ بَهْتَرَمُ وَ ثَمَرُهُ  
 دِیْگَرُو یِ اَنْ بُوْد ک دَر مَجْمَعِی که شود پیشگاه جوید در راه که رود در پیش دیگران رود  
 و اگر کسی ویرا پند دهد یا بروی عیبی کند بحق ننگ دارد که قبول کند و اگر وی کسی را  
 پند دهد بعضی در بزرگ خویشی گوید و هر که اعتقاد کرد و بقطع کردی از کسی دیگر بهتر است  
 وی متکبر است بلکه باید که بداند که بهتر است که نزدیک خدایتعالی بهتر است و این  
 در آخرت پیدا آید بلکه باید که هر کرا بینی ویرا بهتر دانی اگر کودکی را بینی گویی که وی  
 هرگز معصیت نکرده است و من کرده ام پیشک وی از من بهتر است و اگر بر روی تری  
 را بینی گویی که وی خداوند تعالی را پیش از من عبادت کرده است من چون وی بنا  
 و اگر عالمی را بینی گویی که وی چیز ناداند که من ندانم وی بهتر از من است و اگر جاهلی را  
 بینی گویی که وی معصیت خدایتعالی بچپل کرده است و من بجهت عقوبت من بسبب علم  
 عظیم تر باشد و اگر کافر را بینی گویی ندانم که خاتم کار وی چون خواهد بود بسیار  
 از مسلمانان چشم حقارت بعرین الخطاب می نگرستند در آنوقت که مسلمان بنمود

لطیفه ها از علما و شاعران  
 یکی حدیث از آن راه سحر است  
 بنده و در این وقت سحر است  
 و علاج آن فرغ است  
 یکی حدیث از این بار خالی است  
 و علاج آن در وقت کمی  
 یکی حدیث از تفصیل با جبر است  
 از بچون علم در علم است  
 که حق تعالی را شناختن است  
 به اندک که به شناختن جز او است  
 شناختن خود را شناختن است  
 بدانند که از وی خیر است  
 خود را در این دنیا است  
 هیچ کسی نیست و این بهل  
 بود که هیچ داد و عدت از  
 با بدن کند و علاج علمی است  
 که راه خدا فضائل بر وی است  
 احوال و افعال چنانکه در بین  
 صلوات علیه و سلم است  
 خودی را دانند نزدیکی است  
 بنده ام چنان خیزد که در راه  
 در حدیث قدسی

و در کتاب الامم  
 مینویسند که الف  
 بر تا ۱۲

از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید  
 از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید  
 از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید

وندانستند که کار عمر بجای خواهد رسید آخر پس این کبر از دل تو بیرون نسوز تا آنگاه  
 که بحقیقت ندانی که کار خاتمیت دارد و آن در عین است باشد که آنرا که بهتر میدانند  
 خاتم وی بدتر باشد و آنرا که بدتر میدانند درجه اولیا و پروردگاری کند پس چون بیم  
 خاتمیت و لغن از پسین بر دل تو غالب شود هیچ عجب نگه نماند و اخبار در حد و کبر و ویرا  
 بسیار است و ترا از آنجه که جبر کفایت است که بعد از آنکه مبارک روایت کند از  
 کسی که وی از معاذ بن جبل درخواست تا ویرا حدیثی روایت کند که از رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم شنیده باشد معاذ بگفت گویی که حضرت آن پنداشتند که مگر خاموش  
 نخواهد شد پس گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که مرا گفت یا معاذ ترا  
 چیزی بیاموزم که اگر نگاهداری ترا سود دارد و اگر ضایع کنی ترا حجت و عذر نزد خداست  
 بریده شود یا معاذ خدای را عز وجل هفت فرشته اند که ایشان را بیا فریده است  
 پیش از آفریدن آسمانها هر یک بدربانی آسمان دیگر مومل کرده چون که آنا که بتین که  
 ایشان رقیبند بر عملندگان عمل نمده که از با داتاش با نگاه کرده شود با آسمان  
 برند و نوری از وی میتابد چون با آسمان اول رسند بر که داران بنده ثنای بسیار  
 گویند آن فرشته که در بان آسمان اول است گوید این عمل بر روی وی باززینند و  
 که من فرشته غیبت ام مرا خدا تعالی فرموده است که عمل کسی که مردمان را غیبت کرده باشد  
 مگذار که از تو برگردد پس گروه دیگر از کرام الکاتبین عمل نمده دیگری بر نه که غیبت نموده باشد  
 تا با آسمان دویم پس آن فرشته که مومل است با آسمان دویم گوید که این عمل بر روی

از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید  
 از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید  
 از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید  
 از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید  
 از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید  
 از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید

از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید  
 از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید  
 از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید  
 از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید  
 از این که خلق در آنجا  
 از خلق نیکی بیاید

باز زیند که مراد وی ازین عمل غرض دنیا بود مراد فرموده اند که عمل دیر راه ندیم که در میان  
 مردمان فخر آوردی پس عمل بنده دیگر که نوری از ان می نماید یا از صدقه دروزه و نماز  
 با آسمان سیوم برند فرشته آسمان سیوم گوید باینست این عمل بر روی و باز زیند که من فرشته  
 تکبرم و وی در مجلسها بجای نشستن تکبر کردی مراد ستوری نیست که عمل دیر راه ندیم پس  
 عمل بنده دیگر از گدایی دیگر همچون ستاره درخشان از تسبیح و قرآن و نماز و حج و عمره به  
 آسمان چهارم برند آن فرشته گوید باینست و این عمل بر روی و باز زیند که من فرشته  
 عجبم نگذارم که عمل و از من درگذرد که وی هیچ کاری نکردی که عجب در میان بنودی  
 پس عمل بنده دیگر با آسمان پنجم برند همچون عروسی که او را جلوه کند از نیکوی فرشته  
 آسمان پنجم گوید که این عمل را بر روی و باز زیند و برگردن و بنید که من فرشته  
 حسدم و حسد کردی کسی را که علم آموختی یا عمل کردی یا کار خوب کردی یا بکسی نیکویی کردی  
 زبان در ایشان دراز کردی من عمل دیر راه ندیم که از من درگذرد پس عمل بنده دیگر  
 بر آسمان ششم برند که در وی نماز دروزه و زکوة و حج و عمره بود آن فرشته گوید که  
 عمل بر روی و باز زیند که وی بر پنج کس ویرا بلای ورنجی رسیدی رحمت نکردی لیکن شادی  
 کردی و من فرشته رحمتم نگذارم که عمل وی از من درگذرد پس عمل بنده دیگر می برند  
 با آسمان هفتم از نماز دروزه و زکوة و جهاد چنانکه بانگ آن در آسمان هفتم در افتاده باشد  
 و روشنایی آن چون روشنایی آفتاب بود و ستم هزار فرشته در مشایعت آن  
 می روند و فرشته آسمان هفتم گوید که این عمل بر روی و باز زیند و قفل بر دل و زیند که

این شایسته  
 بضمیمه و فتح سخنان  
 عین بیدار بفتح  
 کردن و بر روی نمودن  
 و چند قدم راه که رفتن  
 برای هفت حاجات

من باز دارم از خداوند خویش بر علیکه خالص برای وی بنا شد و وی بسمل خویش  
رضای خدای را نخواسته است بلکه بدین بودگی خویش جمیع است میان فقها و با علم  
آوانه جسته است در شهر ما را فرموده است خداوند جلش از که عمل ویرا راه ندیم و هر عمل  
خالص خدای را بنا شد آن را با بود و خدایتعالی عمل برای پذیرد پس عمل منده دیگری بر بند  
ما از آسمان هفتم در گذرد و از نماز روز و زکوة و حج و عمره و خلق نیگونی و ذکر خدای و  
بر همه ملایک سما بنا بموافقت با ایشان می روند تا همه بجا بهار دارند و بخدایتعالی رسانند  
و همه گواهی می دهند که این عمل خالص است خدایتعالی گوید شمار قیبت نگهبانان کردار بنده  
میسند و من مطلع بر دل و ایم این عمل برای من نکرده است بروی با داحضت من پس فرستاد  
که یزید لعنت ما و لعنت تو و آسمانها و هر که در آسمانهاست بروی لعنت کند پس معاذ  
گفت رضی الله عنه من گفتم یا رسول الله تو رسولی و من معاذ یعنی این چون تو انم کردن گفت  
یا معاذ بمن اقتد کن اگر چه عمل تو کوتاه است یا معاذ زبان نگهدار از برادران خویش و از  
خوانندگان قرآن باش و گناه خود بر دیگران حواله کن و بزرگ خویش تنی مکن با مردمان  
و به نگو میدن ایشان بر خود تنها مکن و خویشتن را از ایشان برتر مدار و کلا و دنیا بیا  
آخرت میفکرن و اینشتن تکبر مکن چنانکه از بدخونی تو حذر کنند و پیش کسی با دیگری راز  
نگوی و پویشتن مردمان در که انگاه سگان دوزخ ترا بدرند روز قیامت قال الله  
تعالی **وَاللَّاشِقَاتِ لَشِطَّاءٌ** وانی که آن چیست معاذ گفت آن چیست یا رسول الله گفت  
سگانه در دوزخ که پوست و گوشت از استخوان باز کند معاذ گفت یا رسول الله ازین

من تقی بن محمد  
تقی خانی دانشمند  
علم شریعت منبع تقدیر  
شاه پویشتن بجهت  
سوز خدایان  
غیبت و دست بیست  
هر است او با زان  
من نسیم بجا از شیخ  
باز و دیگر از شیخ  
سجده  
نور ارض

خصلت‌ها که ربانی یا بد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا معاذ این آسان است  
 بر هر که خدا تعالی آسان کند زبان نگاهدار از آنکه بر مردمان دراز کنی و از خوانندگان  
 قرآن باش آنگاه روایت کند که بچکس از معاذ مشغول تر بودی بقرآن خواندن ازیم  
 این حدیث **فصل** بدانکه این صفات که درین حدیث است از عجب و ریا و تکبر و  
 حسد و غیبت و غیر آن بر بچکس غالب تر از آن نیست که بر کسی که وی پارسائی کند یا علم  
 آموزد و از برای جاه و قبول خلق پس علمایان ازین صفت رسته تر اند از قرآیان و علما  
 و پارسایان پس فریضه ترین بر علما و پارسایان آنست که بطهارت دل مشغول باشند  
 تا باطن ازین پلیدها پاک کنند و این صفات همه شاخهای یک اصل است و آن دوستی  
 دینا است و ازین گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که دوستی دینا سر همه خطاهاست  
 اوست دینا نیست و با این همه دینا کشت زاده آخرت است که زاده آخرت از دینا بر  
 توان گرفت لیکن هر که از دینا بقدر حاجت قناعت کند تا زاده آخرت بگیرد و دینا  
 کشت زاده آخرت نیست و هر که از دینا تنم جوید هلاکت گاه دینت و الله اعلم  
**فصل** این مقدار که گفته آمد از علم و تقوی اول زاده آخرت است و بدایه هدایت  
 خویشتر را درین بیازمای آنگاه آنچه در کتاب کیمیای سعادت است و در کتاب جمالی  
 علوم الدین حاصل کن تا سر و باطن تقوی شناسی چون باطن تقوی آن دان کنی از صفاتنا پس بدید  
 پاک کردی امیدوار که حجاب بر خیزد میان دل تو و میان ملکوت آسمان و حضرت  
 الهیت تا رازهای ملکوت ترا آشکارا شدن گیرد و علمها بر دل تو کشاده شود که این

له قرآن ای قاریان  
 و پارسایان  
 همه با آنکه دنیا سر همه خطاهاست  
 است دوستی آن اصل  
 همه صفات  
 از آن باشد که او دشمن  
 غناست دشمن و دشمنان  
 غنا و دشمن دشمنان خدا  
 اما دشمنی خدا با آن که  
 که راه حق تعالی بر دشمنان  
 او بزند تا بوی نرسد و آنگاه  
 دشمنی با او دشمنان خدا با آن  
 کند که خود را بطور میکند در  
 چشم ایشان می آید  
 مادی و جسمی و زوی غیرت  
 هیچ شیوه و شیخ آن  
 مکتوبه در آرد دشمنی با دشمنان  
 خدا با آن کند که ایشان را  
 دینی و دین است  
 چون معاشی  
 دین است

سعدت  
 هر دو یکبار  
 دشمنان ایشان  
 دینی که در دست  
 شدن ایشان  
 دینی که در دست



بدل بر تقدیر وی اعتراض نکنی و بقضای وی راضی باشی و کار حق تعالی را بر همه  
کار فرمایش داری و از خلق امید ببری و تکیه بر فضل وی کنی و توکل بر وی کنی بدانجا  
که هر چه در حق تو تقدیر کند خیر تو در آن باشد که همیشه از شرم تقصیر خود و از هیبت  
جلال و شکسته و گرفته دل باشی این احوال باید که پیوسته ملازم تو باشد و در ظاهر و  
باطن که این آداب صحت است با آنکه همیشه باست و از تو جدا نیست و دیگران باشند که  
از تو جدا شوند و آداب عالم آنت اگر از این علم باشد آداب او آنکه فزاح حوصله و  
بر و بار باشد و نیکو خوئی رشتت و بر خاست وی با وقار و حرمت و آهنگی بود پیوسته  
سر در پیش افکنده باشد بر میل تکبر لیکن بر سبیل عیبت و حرمت و بر هیچ کس از خلق تکبر  
نکند مگر بظلمات ایشان را و ظلم ایشان را در چشم ناخوار کند و در جمیع صدر بخونید  
آن تکبر بود و پزل و بازی عادت نکند که هیبت و از دلها بشود و باشاگردان رفیق  
کند و کسی را که از وی سوالی بکند زجر نکند و اگر در سوال و خطلی باشد از او با صلاح آورد  
با وی چشم نکند و اگر چیزی نداند ننگ ندارد از آنکه گوید ندانم و اگر کسی خطای با او  
دید بخت قبول کند و عیب ندارد و از گفت خویش باز گردد و دوشاگرد را منع کند از علیکا  
او را زیان دارد و اول ویرا بعلوم سودمند مشغول کند و آن فرض عین است نه فرض  
کفایت و فرض عین علم تقوی است که ظاهر و باطن ویرا از ناشایست پاک کند و بفرمانها  
اساسته بکند و ویرا از دنیا با آخرت خواند و از حرص بزه خواند و باید که هر چه فرمایند  
بدان کار کند که گفتاری کردار اثر نکند **آداب متعلم** او متعلم با استاد آن بود که

لے افروض پیش آمدن  
کسی را در بیان آمدن و  
جای نشن  
دعا و تقاضای  
و آهنگی و علم و تکلیف  
از تو جدا شوند  
نشانت  
دور شد و آهنگی  
حق استاد مقدم است بر حق  
مادر و پدر و جمیع سلکین  
در حدیث آمده است که  
انکه بعد از ائمه است  
پنج تن که در بند است آزاد  
میشود که هر یک در بند و غیر  
آمده است من اختار شاه  
و لایعلم تلامذته قال  
بخت بیات او که علم  
دانشانی است با دانش  
خبر من دید با بزرگان  
تقارن را اگر گفت  
سلاطین باشد که  
کند او را حدیث  
باید که از او بی  
کند علم را و در هر  
وقت جوانی وقت یکوم  
باز در روز از دنیا  
نه از میان خود بگذرد  
بماند

از راه بیابان ... از راه بیابان ... از راه بیابان ...

سلام ابتدا کند و در پیش وی سخن گتر گوید و خود سخن نگوید و مسئله نبرد تا اول دستور  
 سخن آید و چون جواب دهد اعتراض نکند و نگوید که فلان کس خلاف این گفته است و نگوید  
 که خلاف این صواب تر است و در پیش او با هیچ کس از آن گوید و چشم در پیش دارد و اگر سخن  
 میگوید چشم بروی میدارد و از هر جانب نگرند لیکن بجز مت به پیشند خاکه در نماز نشینند  
 و چون استاد را ملال گرفت پرسیدند و خواندن در بنامی کند چون بر پایی خامت سخن  
 قطع کند و با وی بهم بر پایی خیزد و در راه سوال نکند تا بجا نرسد و اگر از وی چیزی پرسند  
 که ویرانگی بنیاید اعتقاد بد نکند و بدانند که وی بهتر داند و آنرا از دیک وی دهمی باشد که  
 علم شاگرد بدان رسد و آن قصه حضرت موسی صلوات الله علیها یاد کند که سوراخ کردن  
 کشتی موسی را علیه السلام منکر نمود لیکن از آنجا که علم حضرت بود منکر نبود پس هر چه از بزرگان  
 بیند باید که همچنان دانند آداب فرزندان با پدر و مادر آنست که هر چه گویند  
 بنگوشند و با ایشان بهم بر پایی خیزد و در پیش ایشان نرود هر چه فرمایند که نصحت  
 بناشد بجا آورد و آواز ایشان بلند تر ندارد و چون او را آواز دهند نرود و بیستیک  
 گوید و برخوشتن وی ایشان حریفان شد و خویشتن را در پیش ایشان اقلند و دارد  
 یاد کند که اسیری بود در گهواره که ایشان بنامش پرورند و شهسایداری بردن تا  
 او را بدین روز رسانیدند و بر ایشان منت نه هندی بر اعیتکه کند و نیز در روی ایشان  
 ننهد و پیشانی فرابهم نکند و بیدستوری ایشان سفر نکند فصل بدانکه مرد ما که بیرون  
 این قوم اند در حق تو ستم کرده اند دوستان و آشنایان و یکدیگر آشنا بودند دست

از راه بیابان ... از راه بیابان ... از راه بیابان ... از راه بیابان ... از راه بیابان ...

از راه بیابان ... از راه بیابان ... از راه بیابان ... از راه بیابان ... از راه بیابان ...



و از عامه مردمان باشد ادا بجهت با مردمان مجهول پراکنده است که  
 حدیث ایشان خویشان مادر نیکنی و آنچه در زبان ایشان رود گوشش نمانی  
 و حکایت نکنی و خویشان را از سخنهای نامهور ایشان غافل سازی و جهد کنی تا بدیشان  
 محتاج نشوی و ایشان را کم بینی و اگر از ایشان ناشایستی بینی یا شنوی بجهت کنی  
 بملطف اگر تمید قبول بینی اما ادا بجهت برادران و دوستان  
 باید که با کسی برادری و دوستی نکنی تا شرط دوستی در وی نبینی که رسول صلی الله علیه و  
 آله و سلم میفرماید که هر کس برین دوست خویش بود که گوشش نمانی تا دوستی با کسی نکنی  
 چون دوستی خواهی گرفت باید که در وی پنج خلعت موجود باشد اول عقل که در جهت  
 احمق بیچ خیر نبود و عاقبت و حشمت و قطیعت بود و نیکوتر احوال احمق آن بود که  
 خواهد که نیکوئی بنورساند کاری کند که ترازیمان دارد و وی نداند بلکه گفته اند که دشمن  
 عاقل به از دوست احمق دوم باید که نیکو خوئی باشد که باید که خوب صحبت دشوار بود و هر  
 نشود و بد خوئی آن بود که در وقت حرص و غضب با خویشان بر نیاید و چنین گفته اند که  
 دوستی با کسی کن که بوقت نشستن آسیایش تو بود و بوقت کار افتادن شخمه تو بود  
 و بوقت حاجت خزان تو بود و صحبت با کسی کن که اگر دست فراکاری کنی یاوری  
 کند و اگر از تو نیکوئی بیند بر دل نویسد و اگر شتی بیند به پوشتاند و صحبت با  
 کسی کن که اگر سخن گوی ترا راست گوی دارد و اگر کاری پیش آید ترا ایمر خود سازد  
 و اگر رنجی پیش آید خویشش را سپهر تو سازد و اگر راحتی پیش آید بر تو ایثار کند و

۲  
 خزان بکس صحبت  
 نشود است خطیچانکه  
 معصمان طرف گفته اند  
 اخوانه که نفع  
 عیاش

علی مرتضیٰ رضی الله عنه میگوید برادر حقیقی آن بود که در همه کارها با تو بود و رنج خویش  
 از برای منفعت و اختیار کند و اگر ترا کاری افتد باک ندارد که کار خویش بشود لیس  
 کند تا کار تو راست شود و سیم خصلت صلاح است با هیچ مغفد و فاسق دوستی نباید  
 گرفت که هر که از خدا یاری نترسد از شر وی ایمن نتوان بود که چون غرض وی بگردد  
 وی نیز بگردد و هر که از خدا یاری نترسد بر هیچ کسیره اصرار نکند بلکه دیدن معصیت  
 زیان کار بود اگر چه بدل بر آن انگار کند که چون معصیت بسیار بینی دل رنگ آن  
 معصیت فریاد کرد و در آن معصیت بر تو آسان شود و ازین سبب است که غیبت  
 بر دل پارسایان آسان تر از جامه دیبا و انگشترین زرین پوشیدنیست بآنکه  
 غیبت عظیم تر است لیکن از بسکه شنیده اند و دیده اند بر دل ایشان آسان  
 شده است چهارم آنکه بر دنیا حرص نباشد که صحبت با کسیکه دنیا دوست بود زهر  
 قاتل است هر که با زاهدان نشیند دنیا بر دل وی سرد شود و چون با اهل دنیا نشیند  
 دنیا بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی مانند گی جستن است با دیگران و گفته اند در  
 استر را بر یک آخر بندی اگر هم رنگ نشوند نه مخوی شوند و طبع و خوی از یار بیار  
 همچنان شود که پیش آتش پیچریکه با آتش نزدیک بود سیم خصلت آنکه راست  
 گوئی بود که صحبت دروغ گوئی هیچ راحت ندارد که بر هر چه گوید اعتماد نباشد **فضل**  
 بدانکه این جمله خصلتها در یک تن کمتر جمع شود و اگر این همه شرط کنی هیچ دوست نیابی  
 مگر زندگانی تنها کنی یا با هر کسی دوستی بقدر خصلت وی کنی دوست ستم است

طبع تو لیس بودن از لیس  
 یعنی بریشان شده در سیم  
 گشته و چنان گزیده است  
 طبع دنیا بر دل دنیا  
 قاطعی باشد از هر روان  
 و گناه از دنیا در جوان  
 هم است اب  
 طبع استر بر دل  
 کفر از دو لب پیچد  
 است ۱۴

دوست آخرت باید که در وی هیچ چیز نگاه نداری گردین و ورع دیگری برای دنیا  
 در وی خلق نیکو نگاه باید داشت و سیم برای آتش در روزگار گذاشتن با وی تامل  
 نگیرد و در وی آن نگاه باید داشت که از شرمی که از شرمی سلامت یابی و گفته اند مردم سه  
 است یکی همچون غذا است که از وی چاره نیست و یکی همچون داروست که گاه گاه  
 بوی حاجت افتد یکی همچون علت است که هیچ کار نیاید لیکن چون کار افتد بوی  
 صبر باید کردن و مدارا تا فرگذارد و صحبت وی نیز از فائده خالی نیست مرد عاقل را  
 هر چه بینی از وی خود از آن حذر میکند که نیکبخت آن بود که پند از دیگران گیرد و مومن  
 آینه مومن بود یعنی نیک بد خویش از دیگران بداند و عیسی را صلوة الله علیه گفتند  
 ترا ادب آموخت گفت بچکس لیکن هر چه مرا بد نمود از دیگران از آن دور بودم و  
 بحقیقت اگر مردمان چیزیکه از دیگران بد دانند دست بردارند ادب ایشان تمام  
 باشد و السلام پیدا کردن حق صحبت خلق بدانکه چون با کسی صحبت افتاد  
 بدان سبب حقوق واجب شد رسول صلی الله علیه و سلم میگوید مثل خود دوست است  
 که یکدیگر را مینویسند و رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب سلم در پیشه شد و دو موان باز  
 کرد یکی راست دیگری کج یکی از صحابه با او بود راست بوی داد و کج خویشانش باز گرفت  
 آن یا گرفت یا رسول الله این راست بنواولی تر بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه و  
 آله و سلم گفت بچکس یک ساعت با کسی صحبت نکنم الا آنکه در سوال کند از حق آن صحبت که  
 تابجای آورد یا ضایع گذاشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ دوتن با یکدیگر

مع ادب نیکبختان از آن  
 در حدیثی که از آن است  
 و معنی آنست که  
 نسیب و علم و غیر  
 شرح آنست که  
 در آن و بدیع در غایت

ز خویش

صحت نکنند که دوست ترین ایشان نزد خداست تعالی رفیق ترین ایشان بود بسیار  
 خویش پس آداب صحبت باید آموخت و اول ادب آنست که مال خویش از دوست و  
 برادر دریغ نماری اگر اصل مال دریغ داری باری آنقدر که حاجت وی بود دریغ نذاری  
 و چون دوست را بمعاونتی و مددی حاجت افتد معاشرت و مدد بکنی بی آنکه ویران  
 فراباید خوشت و باید که راز وی نگاهداری و باید هیچ کس نگویی و عیب و پریشانی و هر چه  
 در حق وی شنوی از زشتی با او نگویی تا ازین رنجور نشود و هر چه از نیکی شنوی بگویی  
 تا نشاد شود و چون سخن گوید همه دل فرانشوی و گوش داری و بر سخن وی عیب نجویی  
 و اعتراض نکنی و چون بخوانی بنام نیکوتر بخوانی و بدان خطاب خوانی که وی دوست تر  
 دارد و آنچه از حضال نیکوتر بود در وی بروی ثنا گویی و چون از وی نیکویی بینی شکر گویی  
 و بیکار روی بکشی و کین و از دیگران بخواهی در غیبت وی چون کسی سخن وی گوید  
 پنهانانه بیکار خویش گشتی و چون بلیغتی حاجت آید بفریض و لطف گویی و اگر از وی  
 خطائی و تقصیری باشد نادیده و ناشینده ماری و عتاب نکنی لیکن عفو کنی و در  
 نماز و برادعای خیر کنی در حیوات وی و چون بمیرد اهل او را نیکو داری و تا توانی بهج بار  
 خویش بروی بنی و همه بارهای وی بکشی و بشادی شاد باشی و اظهار کنی و بانده  
 وی اند و بگین باشی و چون فراموشی بسلام ابتدا کنی ویرا تقدیم کنی و جا نیکوتر تسلیم  
 کنی و چون بر خیزد بادی بر پای بر خیزی و در پی وی روی و خویشتن را در میا حدیث  
 در نیگانی در جمل زندگانی با وی چنان کنی که خواهی که دیگران با تو زندگانی کنند و هر که

صاحب صحبت باید که در اسرار او  
 بر او احوال و اوضاع او  
 در حق او سخن نگوید  
 تا ازین رنجور نشود  
 و هر چه از نیکی شنوی  
 بگویی تا نشاد شود  
 و چون سخن گوید  
 همه دل فرانشوی  
 و گوش داری  
 و بر سخن وی  
 عیب نجویی  
 و اعتراض  
 نکنی  
 و چون بخوانی  
 بنام نیکوتر  
 بخوانی  
 و بدان خطاب  
 خوانی  
 که وی دوست تر  
 دارد  
 و آنچه از  
 حضال نیکوتر  
 بود در وی  
 بروی ثنا  
 گویی  
 و چون از وی  
 نیکویی  
 بینی  
 شکر گویی  
 و بیکار روی  
 بکشی  
 و کین و از  
 دیگران  
 بخواهی  
 در غیبت  
 وی  
 چون کسی  
 سخن  
 وی  
 گوید  
 پنهانانه  
 بیکار  
 خویش  
 گشتی  
 و چون  
 بلیغتی  
 حاجت  
 آید  
 بفریض  
 و لطف  
 گویی  
 و اگر از  
 وی  
 خطائی  
 و تقصیری  
 باشد  
 نادیده  
 و ناشینده  
 ماری  
 و عتاب  
 نکنی  
 لیکن  
 عفو  
 کنی  
 و در  
 نماز  
 و برادعای  
 خیر  
 کنی  
 در  
 حیوات  
 وی  
 و چون  
 بمیرد  
 اهل  
 او  
 را  
 نیکو  
 داری  
 و تا  
 توانی  
 بهج  
 بار  
 خویش  
 بروی  
 بنی  
 و همه  
 بارهای  
 وی  
 بکشی  
 و بشادی  
 شاد  
 باشی  
 و اظهار  
 کنی  
 و بانده  
 وی  
 اند  
 و بگین  
 باشی  
 و چون  
 فراموشی  
 بسلام  
 ابتدا  
 کنی  
 ویرا  
 تقدیم  
 کنی  
 و جا  
 نیکوتر  
 تسلیم  
 کنی  
 و چون  
 بر خیزد  
 بادی  
 بر پای  
 بر خیزی  
 و در پی  
 وی  
 روی  
 و خویشتن  
 را  
 در  
 میا  
 حدیث

برادر و دوست خویش را از ان پسند که خویش را آندوستی وی اتفاق بود دور دنیا  
 و آخرت بر او بان باشد نیست آداب با دوستان و برادران اما آشنایان دوست ناکه  
 دوست نباشد از ایشان خذر باید کرد که بیشتر شر بتواز ایشان رسد که هر که دوست بود  
 جز تو خواهد و هر که ترانداند بنو کاری ندارد و آنچه از ایشان آن باشد که بزبان دوستی  
 نمایند و بدل مخالف باشد لیکن چون با ایشان مبتلا شدی دور محله یا در مسجد یا در مدرسه  
 یا در بازار ادب زنده گمانی با ایشان آنباشد که هیچ کس را چشم خود ننگری باشد که با  
 خدایتعالی او را قرب باشد و نزد خدایتعالی از تو بهتر باشد بزرگی گفته است خدایتعالی  
 ستم چیز در ستم چیز پنهان کرده است سخط خویش در معیبتها پنهان کرده است پس هیچ  
 صغیره را خرد مدار که باشد سخط خدایتعالی در آن باشد خوشش نوی خود در طاعتها پنهان  
 کرده است هیچ طاعت را خرد مدار باشد که رضای وی در آن باشد و دوست حساب  
 ولایت خود را در بندگان خود پنهان کرده است هیچ بنده ویرا حقیر مدار باشد که وی از  
 اولیا باشد و تو ندانی و این سه قاعده سه اصل بزرگ است همیشه در پیش دل باید  
 داشت و بچکس را بسبب دنیا بزرگ نباید داشت که دنیا نزد خدایتعالی بس حقیر است هر  
 ویرا بزرگ دارد نزد خدایتعالی حقیر باشد و دین خویش را فدای دنیای خلق مکن که  
 بچکس احمقتر از ان نبود که آخرت خویش بدنیای دیگری بفرود شد و با آنکه خشم  
 خدایتعالی ویرا حاصل آید و خشم مردمان نیز حقیر باشد و از ان طمع که کرده باشد  
 محروم ماند که هر که برای خوشش نوی خلق چشم خدایتعالی اختیار کند خدایتعالی نیز بزرگ

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

در میان دوستی با کس

خلق را خستگین گردانند و هر که برای رضای خدایتعالی از خشم خلق باک ندارد و خدایتعالی  
از وی خوشترند باشد و خلق را از وی خوشترند کند و اگر کسی با تو دشمنی کند با تو بخصومت مشغول  
میشود که عمر در سر آن شود و رنج حضمی در آن شود و دین در میان تباها شود و غرّه مشوبه دوستی  
ظاهری که فرمایند و نیز شناسیکه بزبان گویند که آن همه بی اصل بود و اگر حقیقت آن طلب  
کنی از صد یکی نیایی و طمع مدار که در سر با تو همچنان باشد که آشکارا و پس عجب مدار که در غیبت  
زبان بتودراز کند که اگر تو انصاف هستی خوشترن را نیز در حق دیگران همچنان بینی بلکه سخن  
تو در پیش دوستان و خویشاوند بلکه در پیش پدر و مادر چنان بود که در غیبت ایشان  
و طمع از مال و جاه و معاشرت خلق بریده و ار که ثمره طمع جز رنج نباشد و طامع خوار و  
حقیر باشد و هر که طمع از خلق برید در چشم ایشان عزیز بود و نزدیک خدایتعالی  
پسندیده بود هر که حاجت تو روا کند شکر کن و اگر فقیر کند شکایت مکن و عذر وی  
در خوشترن بخواه چون مومن باش که عذر جوی باشد چون منافق مباش که عیب جوی  
بود و پیکس را بیعت مکن تا آنکه اثر قبول در روز نبینی که اگر چنان بود بیعت نشود و  
دشمن تو نشود و اگر در مسله خطا کنند و دانی که از تو فائده نخواهند گرفت میاموز که از  
تو فائده نگیرند و بدشمنی تو بریزند مگر چیزی که بمعصیت تعلق دارد و ایشان نمیدانند آنگاه  
باطف با ایشان بگویی که این نشاید و چون از خلق آسوده باشی شکر کن خدای را  
عز و جل که ایشانرا مسخر تو گردد شمر ایشان از تو دفع کرد و اگر رنجی تورا رسد از ایشان  
سر و کار ایشان با خدایتعالی گذار و بکافات مشغول شود و مگو چرا حق من را

سر و کار منی خوشتر  
و کار منی خوشتر  
بمنی خوشتر  
است از غیبت

و مراد بزرگ نداشتی و من چنین و چنینم در فضل و نسب خویشتم راستودن نشان  
 حماقت است و هر که احمقتر بود خویشتم بیش ستاید و خود را بزرگ تر بیند و حق خویشتم  
 مردمان واجب تر شناسد و بداند که حق تعالی کس را بر بخانیدن تو بدان مسلط کند که تو گنای  
 کرده که بدان متوجّب عقوبت باشی تا آن بچند کفارت گناه تو کند و تا در میان مردمان  
 باشی هر چه حق گویند بشنود هر چه باطل گویند خود را کس از او هر نیکی که از ایشان  
 دانی زبان بدان گوید او هر بدی که دانی زبان از آن گنگ که هر که چنین نکند  
 در میان خلق سلامت نیابد و سلامت انگس باید که انصاف بدید و انصاف سخاوت  
 یکی را از مشایخ مریدی پرسید که مرانشانی ده ازین مریدان تو بکسی که صحبت را بشاید  
 گفت اگر کسی میجوی که بار تو کشد این دشوار بود و اگر کسی میجوی که تو باروی بکشی  
 ممکنان بشایند فضل یکی از حکما وصیت کرده است و بیاموخته شاگرد خود را که چون  
 صحبت کنی با دوست و دشمن آبرو کشاده دارد و مراعات کن بچنانکه خویشتم را بخوار دارد  
 لیکن با وقار باش بی تکبر و فروتن باش بی عزالت و در همه کارها میان باش بچنانکه  
 بمالو کنی تا از حد بشود بچنانکه نقیصه کنی تا بحد زسد و چون راه روی بچویشتم نزد  
 منگر و از آن سو دازین سو منگر و هر جا که جماعتی از مردم بینی با ایشان مایست و چون  
 بنشینن ساکن بنشین و بر سر و پامی نشین و انگشتهای دست با هم مگذار و با محاسن  
 بازی مکن بدست و بانگشترین بچنین و در پیش مردمان انگشت در بینی مکن و دندان  
 خلال مکن و آب دمان میندازد و براندن گسل از خویش بسیار دست بچنبا و برود

همه که بیخ اول  
 کسی را گویند که گوش او  
 چیزی نشنود یعنی  
 اصم خوانند یعنی  
 زرد و سفید و تاب  
 در آن در او قصه  
 هم آمده است  
 همه و تمام بیخ  
 از بیکی تا بیکی کردن  
 همه فروتن بکبر اول  
 وضع تمامی فرشت و کون  
 نون نواضع کننده  
 و نواضع آب

مردمان آسار برکش و سخن آهسته گوی و به ترتیب بشوئید و پراگنده و سخن نیکو  
 بشنو و تعجب با ندازه اظهار کن دیگر باره باز گفتن سخن در محتوا و آواز سخن که از آن خنده آید  
 حذر کن و شنای خویش و فرزندان خویش مکن و بشو و تصنیف نکند کرده باشی و گفته باشی  
 فخر مکن و چون زمان خویش میارای و چون بندگان خویش خاک آلوده مدار و هر حاجت  
 که از کسی خواهی المحل بسیار مکن و هیچ کس را بظلم و معصیت دگر مکن و مقدار مال خویش  
 با هیچ کس مگوی نه نیز با اهل و فرزندان که اگر اندک بود در چشم ایشان حقیق شوی و اگر  
 بسیار بود هرگز بخوشش مگوی ایشان نرسی و با ایشان بهر بیت زندگانی کن بی  
 در فق کن بی ضعف و مذلت و با بنده و شاگرد هرگز <sup>تو</sup> مزاح مکن که در چشم  
 ایشان حقیق شوی و چون با کسی خصومت کنی آهسته باش و زبان نگهدار و بسر در و  
 و سخن به حجت گوی و بر انور منیش و تا ختمت فرو نه نشیند در سخن میا و اگر سلطان  
 ترا نزد یک دار و عهده مشو که از وی پر حذر باش اعتماد مکن و مال خویش را از خود  
 عزیز تر مدار و از دوست روز عاقبت حذر کن که تا مال و حشمت داری با تو دوست  
 بود در روز رنج از تو برگردد و الله علم افضل این مقدار که گفته آمد درین کتاب زیاد  
 آخرت را بشاید که جامع است شرح طاعات و معاصی را هر شرط صحبت و معاشرت  
 با خالق و خلق و هر که این بجا آورد و ازین فارغ شود و زیادتى خواهد که بستاند از  
 کتاب کیمیا طلب کند و اگر زیادت از آن خواهد از کتاب حیای علوم الدین طلب کند  
 که ثمره عبادت بر قدر معرفت و علم باشد و عالم بی عمل دستخوش شیطان بود و اگر

علاج آسار باین عمل  
 بشو و زینت باشد و بینی  
 در آن در راهم است که  
 خندان باشد و بوی  
 شارب بخواند و شب  
 و دیگر مانند این است  
 اندراب  
 مع شویید بوزن از دوی  
 یعنی بر این شده و دریم  
 شسته حیران کرده با آب  
 شسته نزل سخن پیاده و  
 شسته کردن ام  
 شسته بجهت  
 تا با جان دیکون نیز  
 آمده ام  
 مع دستخوش بفتح  
 شسته بکون داد معدود  
 و شین زشت یعنی  
 نیز که از آن است  
 ز سوره و سخن  
 است و معنی عاقبت  
 و زینت و زینت  
 و طلب یعنی  
 و طلب که

و طلب که  
 و طلب که  
 و طلب که



اندک علم بود و پیش از آنکه میکند نداند رنج وی بسیار بود و ثواب اندک همچون  
 مزدوری که همه روز پیش و نواوه کشد تا درمی بوی دهند و مثل عالم چون همدس  
 بود که بیک ساعت خط چند بر جای کشده و دینار بوی دهند هر چند علم و معرفت  
 بیش میشود رنج کمتر و ثواب بیش میشود پس اصل کار در شناختن زاد آخرت علم  
 است و حاصل باید که این جهان را بر باطنی دانی و خود را مسافری شناسی و  
 درین رباط از بهر آن آیده تا به تعجیل تو شته برگیری که راه دراز در پیش است باید که  
 برین رباط چندان دل نهنی که از مقصود سفر بازمانی و هر امان را فراموش  
 کنی و هر حال از غوشمندی که بتو رسد بگوئی **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**  
 بدل نبر زبان و درستی این آیه از خود طلب کنی که چون بدانی که بازگشت تو سپاوه  
 خواهد بود و چنان باشی که چون بحضرت آن پادشاه رسی از وی شرم داری و  
 این کتاب ممنو داریست از ظاهر علم تقوی و تمامی این علم اندران دو کتاب دیگر  
 با کرده شد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ عَظِيمًا وَالتَّوْفِيقِ اللَّهُ تَعَالَى يُوفِقُنَا**  
**وَإِيَّاكُمْ لِمَا يَحِبُّ وَيَرْضَى وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ**  
**وَعَلَىٰ آلِهِ أَجْمَعِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا**

تتمت

لطف نواوه با نواوه  
 مفتوح چون بیاز  
 ای را گویند با نواوه  
 کستی کو یک دیو یک  
 بیاز از نواوه ساقی  
 باشند و گل کاران  
 بدان گل شد  
 ایشان را گویند در جاگیری  
 مع حاصل بقدری  
 و لغت خبری  
 همه بر آینه مازان  
 خانیم در آینه بابی  
 و سه بار خفا بگر  
 فتح الرحمن ۱۲



گرفت و بوطن باز گشت و از برای صوفیه خانقاهی کرد و از برای طلب علم بنای مدرسه کرد  
 و اوقات خود را بر وظایف خیر و دینی کرد از ختم قرآن و صحبت ارباب قلوب تدریس علوم  
 تا آن زمان که بخواهد رحمت حق پیوست و در رابع عشر جمادی الآخر سنه خمس و خمس مائت یکی از اکابر علمای  
 گفته است که روزی میان نماز پیشین و نماز دیگر بمسجد حرام در آمدم و چیزی از وجد و احوال  
 فقرا مرافز گرفته بود و نمیدانستم که بایستم و بنشینم جای می طلبیدم که ساعتی استراحتی کنم بجهت  
 خانه بعضی از باباطنا که در در حرم داشت در آمدم و بر پهلو سه راست در برابر خانه بیفتادم  
 و دست خود را بر روی ستون ساختم تا مرا خواب بگیرد و طهارت من منتقض نشود ناگاه یکی  
 از اهل بدعت که با آن مشهور بود آمد و مصلا بر در آنجا بخت خانه بینداخت و از حیث لوجی  
 بیرون آورد و گمان می بردم که از سنگ بود بر آنجا چیزی مانده بود و ندانم از آنجا بر روی نماز  
 دراز گذارد و روی خود را از هر دو جانب بر آنجا مالید و تضرع بسیار کرد بعد از آن سر خود را  
 بالا کرد و از آنجا بوسید و بر چشمتهای خود مالید و باز آنجا بوسید و در جیبها چون من آنرا  
 دیدم مرا از آن کراهیت بسیار شد با خود گفتم چه بود که رسول صلی الله علیه و سلم زنده بودی  
 تا این مبتدعان از خبر دای از شاعت آنچه میکنند و باین تفکر خواب از خود دور میکردم تا  
 چهار من فاسد نگردونگاه از حس غایبم در میان خواب و بیداری این دم که عرض است  
 بسیار کشاده و مردم بسیار ایستاده اند و در هر یکی کتابت مجلد و همه پیش شخصی در آمدند از حاکم  
 ایشان سوال کردم گفتند حضرت سالت صلی الله علیه و سلم اینچنان شده است و اینها احباب  
 مذاهبتند میخواهند که عقاید و مذاهبت را از کتب خود بر رسول صلی الله علیه و سلم خوانند و تصحیح نمایند

و اعتقاد خود خواند و بعد از آن  
 شخصی را که گفتند این چنین است  
 یعنی اشعنه دست و از آن کتاب  
 بیروی شایسته نشسته و از آن  
 و اعتقاد خود خواند و بعد از آن  
 نسبت از احباب مذاهبتی آمدند  
 یک یک از احباب مذاهبتی آمدند  
 تا آنجا که ما را از آنجا که در حرم  
 نسبت خود میکرد و در آنجا که  
 من نشاندند چون همه فاسد شد  
 جمله کتابی از راضی آمده و  
 دست وی جزوی بخند جلوت  
 در آنجا که کرده  
 و از آن بر رسول صلی الله علیه و سلم  
 خوانند یکی از آنان که پیش رسول  
 و در نزد آن آید و دیگر از آن  
 دی گرفت و بینداخت و در آن  
 بر آمد و امانت کرد و در آن  
 که قوم فاسد شدند و کسی ندانند  
 چیزی خوانند پیش آدم دور است  
 من کتابی بود مجلدی از آن  
 و آدم و کاتب مستقری  
 این کتاب مستقری  
 و معتقدان اسلام  
 الاذن از آن  
 و در هر یک از آن  
 کتابت  
 علم بر آن  
 و خوانند و تصحیح  
 قواعد العقاید است  
 که در دست  
 که در دست  
 ان اذن را خوانند  
 و از اول کتاب خوانند  
 که در دست

و در پیش از خود نهاد

بآنجا رسیدم که غزالی میگوید و الله تعالی بعث النبی الامی القزازی محمد صلی الله علیه وسلم  
 الی كافة العرب العم والحن والانس چون باینجا رسیدم اثر بشارت و تبسم در رو مبارک وی  
 صلی الله علیه وسلم ظاهر شد چون نبعت و صفت وی صلی الله علیه وسلم رسیدم بمن التفات کرد و گفت  
 این الغزالی غزالی آنجا ایستاده بود گفت غزالی منم یا رسول الله و پیش آمد و سلام گفت  
 رسول صلی الله علیه وسلم جواب داد دست مبارک خود بر منی داد غزالی دست مبارک و بر منی بود  
 و در خود بر آنجا میاید بعد از آن نبعت رسول صلی الله علیه وسلم بقرات یکس چند آن استبشار  
 نمود که بقرات من قواعد العقاید چون از خواب در آمدم در چشم من اثر گریه بود از آن گراما  
 و احوال که مشاهده کرده بودم شیخ ابو الحسن ذی قدس الله تعالی رود که قطب بان خود بود و از او  
 دیده چنین خبر داده است که حضرت رسا پناه باموی عیسی علی نبینا و علیهم السلام مغاضره و ممانا  
 کرده است بغزالی رحمة الله تعالی و حضرت رسا پناه بتبعه بعض منکران غزالی امر فرموده و بعض  
 گویند که اثر تا زیان در فرزندان آنحضرت می بود و تا وقت مردن بر تن وی ظاهر بود - ۱۲ -

نقل من لغات الانس للمولانا ملا عبدالرحمن جامی رحمة الله علیه

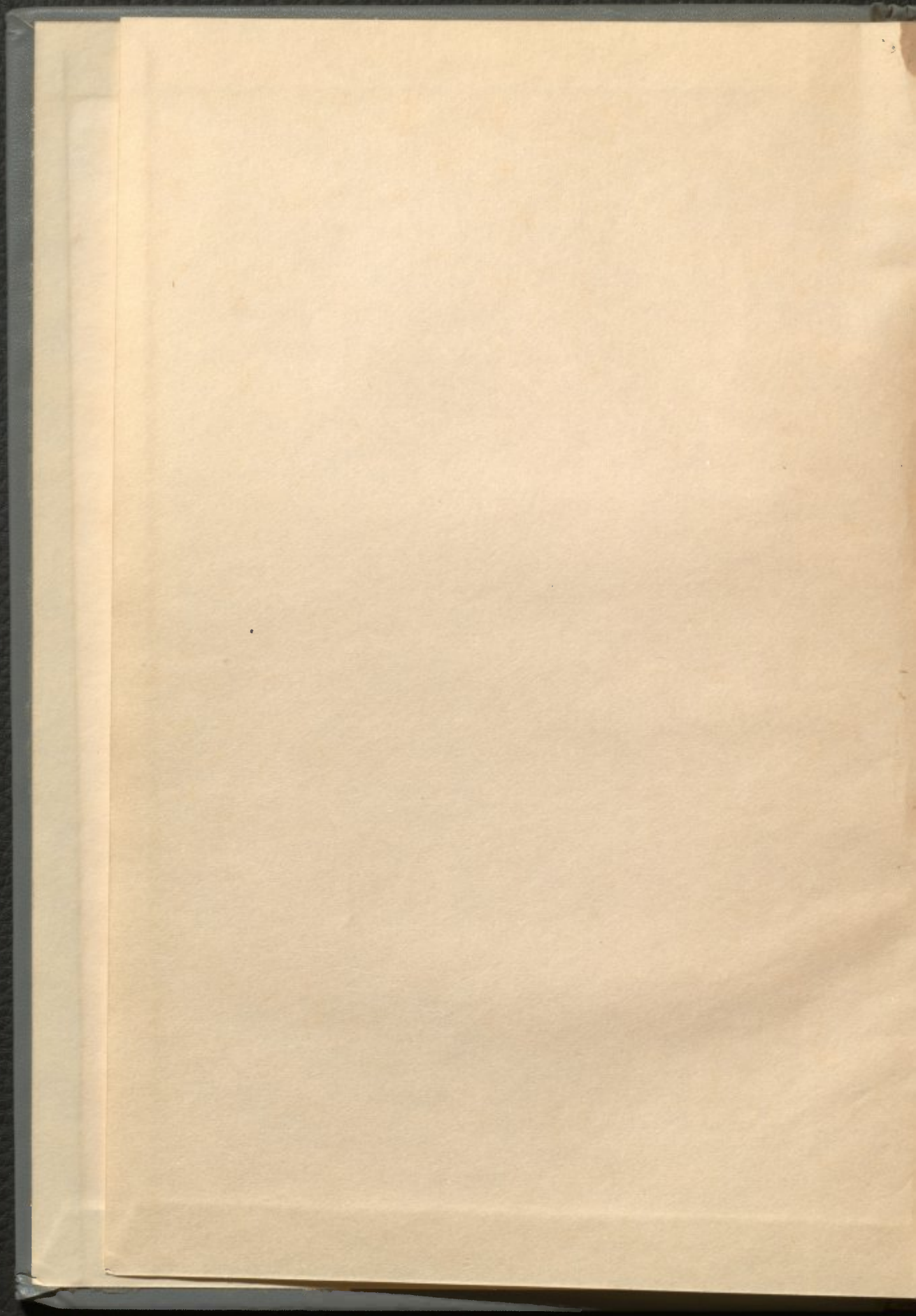
خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه که این کتاب برکت لصاب پیش ازین در ۱۲۶ هجری بمصر بقابل طبع در آمده  
 رونق استهتار یافته بود اما چون مشاققتش از دایره قزاقش در پرت و تاب و تشنگان داوی  
 تمنایش نایسراب بودند لهذا بار دیگر اول بقدر امکان بقیه متنش منوذه پس از ان مضی آیات  
 کلام الله و ترجمه اوجیه ماثوره و معانی لغات دقیقه و نواید بسیار از کتب متعدد معروفه برای افزون

تاریخ شانزدهم ذی قعدة  
 علم استهتار یافته  
 باوج اسکان کینه بود  
 بنده درین آوان ناکره  
 بیان که درین حق فراتر  
 که ده در گری و ضلالت  
 راه یافته اند بعد از این کتاب  
 کیما است بکبر رهنائی بی نظر  
 در سبب ان تاثیرت بنابر نواید  
 خاص و عام بحسب خواستش و  
 فرمایش علم آستان مکتب  
 استغاثت گشته نظر  
 تالیفات محمد قلندر با برکت  
 میفرماید بگلزار بار شاکت تالیفات  
 بخری در مصلحت بنوی  
 سلطان اخبار بگلزار بنظر  
 صاحب محض  
 خطیب علی الخاق  
 صاحب دانسته

اطلاع بر کتابیکه از جزو کتابت است  
 شیخ احمد قلندر وقت مرگت





A  
C  
C  
I  
D  
E  
N  
T  
I  
F  
I  
C  
A  
T  
I  
O  
N

Author Ghazzālī

Title Zād-i ākhirat.

C6

.G41199z

.1297

64192





